



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

شماره ۵۷

جوزا ۱۳۹۹، جون ۲۰۲۰

مواجهه بوده و هستند. ناسیونالیسم حاکم در این کشورها با سیاست دولت‌های فاشیستی این کشورها جهت تفرقه و ارزان‌سازی نیروی کار طبقه کارگر هر از گاهی دست به جنایاتی علیه کارگران و اعضای خانواده کارگران افغانستانی زده‌اند. کودکان کارگران در این کشورها مخصوصاً در ایران تحت سلطه حکومت اسلامی سرمایه‌ها نه تنها که از کم‌ترین امکانات آموزشی و اجتماعی برخوردار نیستند و نبودند بلکه با زشت‌ترین اعمال روبرو بوده‌اند، در استان‌های مختلف در محضر عام بر کودکان و خانواده‌های این کارگران رفتار وقیحانه و غیر انسانی از لت و کوب گرفته تا سرحد تجاوز گروهی و قتل صورت گرفته است. جمهوری اسلامی ایران با ماهیت انسان‌ستیزی که دارد در چهار دهه گذشته از کارگران افغانستان به عنوان گوشت دم‌توپ در جنگ‌های بیرون مرزی و کارهای شاقه داخلی در بدترین شرایط استفاده کرده و هر زمانی که لازم دیده در غیر انسانی‌ترین شرایط دست به اخراج این کارگران زده است.

رفتار فجیع و جنایتکارانه این نظام در روز جهانی طبقه کارگر با پنجاه تن از متقاضیان کار در مرز این کشور با افغانستان نشان می‌دهد که این رژیم تا چه حد سفاک، ستمگر و ضد طبقات فرودست جامعه است؛ اساس این ادامه در صفحه ۲

جنایت جمهوری اسلامی ایران در برابر کارگران



جواد طیب

با تغییر این مناسبات، کشاورزان بیشماری هر روزه بیشتر از پیش در روستاها از زمین‌ها کنده شده و به شهرها شتافتند، بر همین مبنا تراکم جمعیت در شهرها افزایش یافته و از نبود کار و مزد مناسب تعداد بیشماری از این متقاضیان کار برای زنده ماندن خود و خانواده‌هایشان که چیزی جز فروش توان خود نداشتند راهی کشورهای ایران، پاکستان، ترکیه، کشورهای عربی و ... شدند.

کارگران افغانستان در سراسر جهان از آن جمله در ایران، پاکستان و ترکیه با بدترین رفتار و فجیع‌ترین جنایات

با یورش سربازان و بمب افکن‌های امریکا و ناتو بر کشور و همراه با آن گسیل سرمایه و مناسبات سرمایه دارانه از کشورهای متروپول و پیشرفته کاپیتالیستی به افغانستان وجه تولید سرمایه داری هرچه بیشتر مهر تعیین‌کننده‌گی خود را بر مراودات اجتماعی حاکم کوبیده و مناسبات کهنه و فرسوده فیودالی را در اکثریت شهرها و روستا‌های افغانستان در حال زوال قرار داد.



در این شماره ۵: ضرورت هم‌گرایی نیروهای چپ و سوسیالیستی (صفحه ۳)؛ عروج مبلغین خط ولایت فقیه... (صفحه ۵)؛ فاشیسم اسلامی علیه کارگران مهاجر افغانستانی (صفحه ۱۲)؛ حدیث معراج و شکنجه شدن زنان (صفحه ۱۶)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۲۱)؛ نظام اقتصادی حاکم در افغانستان سرمایه داری است (صفحه ۲۳)؛ اطلاعیه مشترک... (صفحه ۲۴)



"اشکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعی از انواع احساس ها و بندارها و شیوه های ویژه تفکر و جهان بینی پو شانده است. مجموع طبقه تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می کند و به آن شکل می دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

بورژوازی که جرم هیچ یک کمتر از دیگری نیست، کار بنیادی انجام نمی دهند، با آنکه این رفتار وحشیانه در همان ابتدا از سوی مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران رد شد، ولی کمیسیون دولت افغانستان در نشست خبری ۲۰۲۰/۰۵/۲۶ در کابل به صورت تلویحی اعلام داشت که بلی جنایت با همان شدت هولناک و بی رحمی از سوی مرزبانان ایرانی صورت گرفته است؛ اما مطمئن که نتیجه نهایی این بررسی همانند گزارش ها و بررسی های دیگر کمیسیون های "حقیقت یاب" دیری نگذشته زیری سایه منافع مشترک دولت های بورژوازی ایران و افغانستان له شده به باد فراموشی سپرده می شود.

راه رهایی بنیادی کارگران و همه طبقات فرودست جامعه از برده گی مزدی و اشکال ستم اجتماعی در سراسر جهان از آن جمله، افغانستان و ایران دوری از تفرقه و پراکنده گی است؛ مقصر اصلی در این قضیه فلان فرد مرزبان و سرباز خط صفری نیست، مسبب اصلی سیستم سرمایه داری در هر دو طرف خط مرزی است؛ طبقات پایینی جامعه مخصوص کارگران نمی توانند از مظالم اجتماعی به خصوص جنایات هولناک این چینی که امروزه ره آورد وزاده نظام برده گی مزدی است خلاصی یابند؛ مگر اینکه به دور از تعلقات زبانی، قومی، سمتی، محلی و جغرافیایی حول یک پلاتفرم سیاسی و الترناتیو کارگری برای رهایی خود و جامعه برزمنند.

این درست است که پرولتاریا ناچار است ابتدا "کار را با بورژوازی کشور خود یکسره کند" اما از آن جایی که دیگر سرمایه جنبه ملی ندارد خصلت مبارزه پرولتاریا نیز بیش از پیش انترناسیونالیستی است؛ دشمن مشترک طبقه کارگر و تمام تهی دستان جامعه بشری نظام سرمایه داری است علیه این نظم نابرابر و بشدت انسان ستیز باید متحدانه به پا خاست.

جنایت جمهوری اسلامی...

برخورد نمایانگر نهایت قساوت سرمایه داری علیه طبقه کارگر است؛ سرمایه داری در هر کجای این دنیا وحشی ترین اعمال و رفتار راعلیه طبقه برابر ایستاش انجام داده است؛ اگر امروزه در برخی از کشورها شاخ و پنجه قهار نظام های برده گی مزدی یک مقدار اصلاح شده است نه از مدرن بودن اوامنیسم سرمایه داری در آن کشور ها بل این امر برآیند مبارزه طبقه کارگر جهانی در این کشور ها است؛ ولی چهره اصلی سیستم به شدت ضد بشری سرمایه داری بیشتر در کشورهای پیرامونی سرمایه داری نمایان می شود که بورژوازی ایران و افغانستان جزء آن است و بیشتر از همین رهگذر هم است که زندانها، شکنجه گاه ها و میدان های اعدام جمهوری اسلامی ایران پر از کارگران و فعالان جنبش طبقه کارگراست؛ بورژوازی در برابر دشمن طبقاتی اش با استفاده از هر وسیله و ابزاری خشونت بارترین اعمال را انجام می دهد و در این زمینه از هیچ جنایتی دریغ نمی کند.

طبقه کارگرایران هم در این چهل سال حال و روز خیلی بهتری از طبقه کارگر افغانستان نداشته و ندارد؛ در چهار دهه گذشته بزرگترین جنایات مثل قتل عام، ترور، اعدام، زندان، شکنجه، محاکم صحرائی، سنگسار، خشونت، بی حقوقی، فقر، گرسنه گی و... رفتار وحشیانه و ضدانسانی رژیم اسلامی از همین طبقه و فعالان جنبش کارگری قربانی گرفته است. بدین اساس طبقه کارگر هم نباید دچار هیچ توهمی نسبت به بورژوازی گردد؛ کمیسیون های بررسی کننده قضیه از هر دو دولت

زنده باد سوسیالیسم!

ضرورت هم‌گرایی نیروهای چپ و سوسیالیستی



و تباری را به کار بسته اند تا ثابت سازند که مقدرات مردم در دستان آزمند سرمایه رقم می‌خورد و راه تغییر بنیادی و گذر از سرمایه‌داری غیر قابل دسترس، محال و ناممکن است.

در یک چنین وضعیت اسفباری نیروهای چپ و سوسیالیست که قاعدتاً وظیفه و رسالت شان را سازمان دادن، آگاه ساختن و شکل دادن به قطب آزادیخواهی به عنوان یک الترناتیو می‌دانند خودشان در تشتت و بی‌افقی مفرط و اسفناکی قرار دارند. این مسأله نیز به عنوان یک عامل مهم امکان پذیر بودن تغییر و تحول به نفع اقشار و طبقات فرودست در پیشاپیش آن کارگران را در اذهان عمومی ناممکن و غیر عملی جلوه می‌دهد.

ادامه در صفحه ۴

صاحبان سرمایه و طبقه بورژوا و نماینده گان سیاسی آن‌ها طی این هجده و اندی سال به یمن امکانات وسیع مالی و حمایت بیدریغ سرمایه‌داری جهانی نتنها که به قدرت سیاسی لمیده اند بل مهمتر از آن همه شریان‌های اقتصادی و نبض ایدئولوژیک و تبلیغاتی برای هدایت جامعه در جهت منافع خودشان را سازمان داده اند؛ علی‌الرغم تفاوت‌ها و جدال‌های درونی جناح‌های مختلف بورژوازی و حامیان منطقه‌یی و جهانی آن، بورژوازی به عنوان یک طبقه اجتماعی اقتدار سیاسی اش را در قالب احزاب و نهادهایی سازماندهی نموده است.

با وجود اعتراضات گسترده مردم عاصی و ناراض از وضعیت فلاکت‌بار کنونی، قدرت حاکمه و محافل مختلف سیاسی حامی آن به بهانه "واقعیت عینی" جنگ و مداخلات قدرت‌های منطقه‌یی در امور افغانستان، موفق گشته اند تا این روایت دروغین و اغواکننده را در اذهان اقشار و طبقات فرودست جامعه حفته نمایند تا باشد که تهنی‌دستان و محرومان در ضمن پذیرفتن این روایت، به وضعیت کنونی خو و از آنچه که هست رضایت شان را ابراز نمایند، چون بدیل و راه حل بهتر از این وجود ندارد.

در کنار آن ایدئولوگ‌ها و نظریه پردازان طبقه حاکم با ارجاع به تجارب حاکمیت‌های گذشته، به ویژه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، سرسختانه این هدف را دنبال می‌کنند که تا به مردم آزادیخواه حالی نمایند که گزینه بهتری جز سرمایه‌داری و بازار وجود ندارد. تمام دستگاه تحمیق و فریب، از مذهب و ناسیونالیسم تا خرافات قومی

وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانستان به ویژه پس از توافق امریکا و طالبان که در نهایت منجر به سلطه یک دست همه نیروهای سیاه و ارتجاعی می‌گردد و در کنار آن اپیدمی کرونا بیش از هر زمانی نیاز به رسیدن به یک درک واحد و نتیجتاً دست یافتن به یک استراتژی روشن و شفاف چپ و سوسیالیستی را ازهر فعال آگاه و هنرهداد و سازمان سیاسی می‌طلبد. همان‌گونه که بارها از جانب سازمان ما مطرح و به بحث گرفته شده است ضرورت شکل گرفتن و سازمان یافتن قطب چپ و سوسیالیستی در جامعه افغانستان است؛ جامعه‌یی که در آن تمام جناح‌های مختلف بورژوازی از لیبرال تا مجاهد و طالب و ناسیونالیست در اشکال گوناگون سازمانیافته و متشکل عمل می‌نمایند و منافع طبقاتی خود شان را با اتکا به بورژوازی جهانی و قدرت‌های امپریالیستی تأمین و روایت ایدئولوژیک شان را از کل مسایل و معضلات اجتماعی نتنها بیان می‌دارند بل آن را روایت همه اقشار و طبقات جامعه تلقی می‌نمایند.

امروزه همه فعالان و کنش‌گران چپ و سوسیالیست از نبود یک گزینه و الترناتیو چپ، سوسیالیستی و آزادی‌خواهانه شاکی اند و به ضرورت آن هم اذعان می‌نمایند ولی برای محقق شدن آن کار نظری و عملی قابل ارجاعی انجام نمی‌شود. همان‌گونه که بارها از جانب ما مطرح شده است

سوسیالیسم کارگری د
افغانستان د کارگرانو او
زیار ایستونکو غر دی،
راشی د هر راع طبقاتی جبر
پر ضد دغه غر لا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

ضرورت هم‌گرایی نیروهای ...

این روشن است که فارغ از غیبت اجتماعی نیروهای چپ و سوسیالیست حتی اگر این نیروها از توان و هیبتی هم در جامعه برخوردار بودند الترناتیو مورد نظر نمی‌توانست و نمی‌تواند حاصل جمع میکائیکی این نیروها در یک ظرف واحد باشد. دلیل عدم توفیق یک چنین امری صرفاً خود مرکز بینی و سکتاریسم تشکیلاتی این سازمان‌ها و نهادها نیست؛ جدا از هر ادعایی که نیروها چپ افغانستانی در مورد خودشان داشته باشند، اصل اساسی تعلق اجتماعی و طبقاتی این نیروها در صحنه جدال سیاسی و اجتماعی و سنت فکری و جنبشی آنها است و این آن مانع عینی و واقعی است که باعث می‌شود تا این نیروها نتوانند حتی در حد یک اتحاد عمل مشخص و روشن کنار هم بایستند و یک امر مشترک را به سر منزل مقصود سوق دهند. روشن‌ترین نمونه در این مورد ایده شکل دادن به یک نهاد برای دفاع از حرمت و حقوق کارگران و پناهجویان افغانستانی در ایران به ویژه جنایت اخیر مرزبانان جمهوری اسلامی و معامله‌گری دولت پوشالی به رهبری اشرف غنی و مباحث اولیه پیرامون آن است. برای این چپ نفس عمل و حرکت مهم نیست و آنچه که اهمیت دارد شناسه جریان و یا کنشگران و فعالانی است که ایده اولیه را طرح و برای عملی شدن آن اقدام نموده است.

با وجود نفرت و انزجار عمومی مردم از بربریت جاری و امکان و زمینه شکل یافتن یک قطب آزادیخواه در جامعه که ضرورت وجود آن بر هیچ یک از فعالان چپ و سوسیالیست پوشیده نیست تا این دم شاهد اقدامات لازم و قابل توجهی در میان

نیروهای چپ و سوسیالیست برای بحث و تبادل نظر پیرامون این مسأله، حتی در میان آنهایی که از تاریخ و سنت مبارزاتی مشترک هم برخوردار اند، نبوده ایم و از این منظر تا اکنون تکاپو و تلاش چندانی نیز به چشم نمی‌خورد. این بی‌توجهی و عدم توفیق می‌تواند عوامل و دلایل مختلفی داشته باشد که اینجا و در این فرصت پرداختن مفصل به همه آنها میسر نیست و قبلاً هم از جانب سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در حد درخور توجه به آن پرداخته شده است.

اما این روشن است که بر شمردن معضلات در عین این که امر ضرور و نیکی برای گذاشتن یک گام به جلو است ولی به هیچ وجه کافی نیست. شرح مصیبت و زانوی غم به بغل گرفتن کار کمونیست‌ها و فعالان جنبش طبقه کارگر نبوده و نیست؛ این را بایست و می‌باید به متراضان عرصه سیاست که از این طریق به نام و نشانی دست می‌یابند واگذار نمود. شکل یافتن یک قطب چپ و آزادیخواه که از هستی و حرمت انسان‌های جامعه دفاع نماید یک امری برای روز "موعود" نیست. جامعه، به خصوص طبقات و اقشار تهری دست و فرودست جامعه، همین امروز در تقابل با نیروهای سیاه‌اهریمنی و حامیان جهانی آنها به وجود یک چنین قطبی که از منافع اکثریت جامعه پاسداری نماید، محتاج است.

به ویژه اگر به وضعیت جدید پیش‌آمده که در آن به رهبری قدرت‌های سرمایه‌داری در رأس امپریالیسم امریکا، یک ساختار جدید سیاسی مشتمل از همه نیروهای ارتجاعی، ناسیونالیست، قومی، عقب‌مانده ضد زن و ضد ارزش‌های متعالی و ترقی‌خواهانه بشریت آزادیخواه که قرار است به گرده مردم سوار شود، عمیق شویم آنگاه ضرورت گفتمان مشترک برای ارائه راه حل و ایجاد یک بدیل انسانی و آزادیخواهانه‌سوی تمایزات دیدگاهی جریان‌های چپ که بر همگان آشکار است، مطرح و

عینی به نظر خواهد آمد؛ سوال اساسی اما این است که چگونه می‌توان زمینه گفتمان مؤثر میان نیروهای پراکنده، منزوی و غیر اجتماعی چپ در یک کانتکست عمومی و اجتماعی را فراهم آورد. چگونه ممکن است نیروهای چپ و سوسیالیست را به این متقاعد ساخت تا به یک گفتمان مشترک برسند و از این طریق بتوانند نقش مؤثری در پی‌ریزی قطب آزادیخواهی و برابری طلبی و نفی و دفع ارتجاع بورژوا-امپریالیستی اداء نمایند.

برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر اصل سازمانیابی و تشکل‌پذیری طبقه کارگر و ایجاد حزب کارگران است، تا از این طریق به مصاف هژمونی فکری و ایدئولوژیک طبقات دارا رفته و در نهایت پا در صحنه جدال برای شکل دادن به آینده سیاسی جامعه بگذارد. اگر این مأمول یعنی ایجاد حزب سوسیالیستی کارگران موجودیت مادی می‌یافت در آن صورت همه جنبش‌های اعتراضی و حق‌طلبانه در جامعه از جنبش زنان تا جوانان و... از یک پشتوانه بزرگ مادی و معنوی برای تحقق مطالبات و خواست‌های برحق شان برخوردار می‌گشتند؛ اما با تأسف که طبقه کارگر و فعالان و کنشگران سوسیالیست آن همین اکنون در یک چنین موقعیتی قرار ندارند و آن‌گردانی که بتواند این نقش مؤثر و هژمونیک را اداء نماید هنوز در دسترس نیست.

سخن کوتاه؛ فرودستان و محرومان جامعه به ویژه کارگران، فعالان و کنشگران چپ و سوسیالیست آن به هر حالت جهت پاسخ به وضعیت جدید ناگزیر اند خود شان را در یک قطب رادیکال نافی آنچه که از جانب قدرت حاکمه، صاحبان سرمایه، محافل و نهادهای بورژوایی جهانی و منطقه‌یی رقم می‌خورد و بر سرنوشت مردم حاکم می‌شود سازمان دهند. این کار بدون گفتمان ادامه در صفحه ۱۵

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

عروج مبلغین خط ولایت فقیه به رهبری حزب وحدت اسلامی

یونس سلطانی و آتیلا مهربان

و نزدیکان شان بوده باشند، علیه متفذین محلی و روحانیون قرار گرفتند.

علی الرغم تبعیت مردم از اسلام سنتی، روحانیون، به جز عدهٔ قلیلی از آنها که در رکاب متفذین محلی بوده و یا خود شان صاحب ملکیت بودند، در آغاز کودتای ثور، نفوذ زیادی نداشتند. امامان مساجد و منبرها در سایه و در خدمت متفذین محلی می زیستند. مساجد و منبرها در اکثر نقاط هزاره جات به جز ایامی که مناسک مذهبی در آن اجرا می شد، بیشتر برای رفع نیازهای عملی مردم مورد استفاده قرار می گرفتند تا یک مرکز تبلیغ دین. متفذین محلی عمدتاً در تبنانی با حکومت های وقت بر مردم حکم میراندند. با فرو پاشی نظام جمهوریت سردار داوود و روی کار آمدن جمهوری خلق افغانستان، پایه های قدرت متفذین محلی متزلزل شده و امکان ارائه "خدمات" به مردم را از دست داده بودند. هم زمان منافع اقتصادی آنها به دلیل محدودیت های رفت و آمد به شهرها و تجارت که توسط دولت حزب دموکراتیک خلق اعمال شده بود، بسیار محدود گردیده بود. شعارهای تند دولت خلقی علیه متفذین و روحانیون، این دو را در جبهه واحدی علیه دولت قرار داده بود. به قدرت رسیدن روحانیون در ایران، در انکشاف جایگاه مذهب، مخصوصاً در مناطق مرکزی افغانستان نقش بسیار مهمی داشت.

در چنین شرایطی اولین تشکل سیاسی فراگیر در مناطق مرکزی افغانستان که به دلیل عدم نقش مستقیم دول و نیروهای بیرون مرزی در ایجاد آن، بی نظیر است، در ولسوالی ورس تحت نام «شورای اتفاق اسلامی افغانستان» به ریاست سید علی بهشتی که در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی بعد از تحصیلات در حوزه علمیه نجف، به افغانستان برگشته بود، ایجاد گردید. صادقی نیلی به عنوان معاون اول بهشتی و سید جگرن به عنوان قوماندان شورا برگزیده شده بودند.

زمانی که شورای اتفاق اسلامی تأسیس گردید "سیدها عمدتاً به دلیل تعلق نسب مشترک شان با خمینی" همراه

ادامه در صفحه ۶

با این مقدمه به بررسی کوتاه پروسه یی می پردازیم که حزب وحدت از متن آن سر بر می آورد. برای فهم بهتر از میکانیسمی که ادغام سازمانها و تشکلات مسمی به مردم هزاره را که در مقاطعی در جدال قدرت جنگ های خونینی را در مناطق مرکزی افغانستان به راه انداخته و بعد از حمله امیر عبدالرحمن به هزاره جات، بزرگترین تراژیدیها و مهاجرت های اجباری باشندگان مناطق مرکزی را رقم زده است، بر آن سازمانها، تشکلات، افق دید و اولویت های آنها، تناقضات دیدگاهها و شعارهای عوامفریبانه آنها مکتبی نموده و به کنکاش مطالب نشر شده از جانب خود آنها پرداخته خواهد شد.

در بهار سال ۱۳۵۸، یعنی یک سال بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شورش های پراکنده مردم در مناطق مرکزی افغانستان، به شکل یک قیام عمومی در می آید. بر خلاف آن چه امروز ادعا می شود، آغاز شورشها نه به دلیل حمایت از اسلام یا دفاع از حاکمیت ملی افغانستان در برابر تجاوز روسها، بلکه به دلیل اختناق، سرکوب، شکنجه و قتل بی رویه ی مردم عادی توسط اعضا و کارمندان حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. مردمی که در آن شرایط دو انتخاب بیشتر نداشتند. یا بدون دلیل زندانی شده و بدون محکمه و اثبات جرم به جوخه اعدام سپرده می شدند، یا برای زنده ماندن اسلحه برداشته به کوهها پناه می بردند.

حزب دموکراتیک خلق با تکیه به نیروی نظامی و حمایت مادی و معنوی اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان، به کسب حمایت مردمی ارزشی قایل نبوده و از یک موضع حاکم با توده هابرخورد کرده و هرتفاوت دیدگاه و مخالفت را با زندان، شکنجه و حذف فیزیکی افراد پاسخ می دادند. آنها با شعارهای تند، بدون آن که خود شان به ماهیت آن شعارها باور داشته و اعضای حزب ملزم به پیاده کردن آن در رابطه به خود

پیش در آمد:

یکی از شیوه های معمول حفظ واستمرار قدرت آن است که طبقات حاکم علی الرغم منافع متضادی که با آحاد جامعه دارند، بتوانند با خلق میکانیسمها و استفاده از بارعاطفی از قبل نهاده شده در کلمات و پدیده های عواطف و احساسات مردم را آگاهانه در کنترل خود در آورده و منافع خود شان را منافع مردم جا بزنند. ایجاد مشترکاتی چون پیوند های خونی، تعلقات تباری و منطوقی، منافع مشترک دینی، ایجاد نماد های مشترک و تقدیس آنها، موارد مورد استفاده معمول در تحمیل از خود بیگانه گی بر انسانهاست که پیشینه یی خیلی طولانی دارند. استفاده ازین شگردها در افغانستان هم پدیده یی معمولی است. تبارگرایی، ناسیونالیسم قومی و دین ایزاری اند که از آنها در منازعات قدرت و جلب پشتوانه در سطح محلی، کشوری و بین المللی همواره استفاده شده است.

در پس تعمیم سیاست تبارگرایی عمدتاً کسانی ایستاده اند که خود شان بار بار معامله با اعتماد مردم را در کارنامه های ننگین شان داشته و در مقاطعی که منافع شان ایجاب نموده است مردمی را که سنگ حمایت از آنها را به سینه میزنند، به خاک و خون کشیده اند؛ آنها با کسب حمایت بر مبنای شعارهای پاپولیستی توانسته اند که منافع خود شان را منافع مردم جا بزنند. در برابر رقبای شان در دایره قدرت، به دامن اسطوره سازی و اسطوره گرایی که قاعده معمول در پدیده ناسیونالیسم و تبارگرایی است، دست زده و با تقدیس اسطوره ها و نسبت دادن و بزرگ نمایی کردن جملاتی به آنها که هیچ نسبتی با جهان بینی و باورهای آنها ندارند، شعارهای حماسی و عوام فریبانه ساخته شده و تلاش کرده اند آن تصویر ساخته شده، به باور عمومی مردمی که در تنگنا هستند تبدیل گردد. این پدیده محدود به ملیت خاصی نیست بلکه در جوامعی مثل افغانستان یک قاعده عام برای کنترل ذهنیت و کنش آحاد جامعه است.

عروج مبلغین خط ولایت...

با "میر ها" پست های مهمی را در شورای اتفاق اسلامی افغانستان اشغال نموده بودند. در راستای برنامه شعار صدور انقلاب ایران به بیرون از مرزها، طلبه های افغانستانی که در حوزه علمیه قم و نجف آموزش می دیدند، از ایران به افغانستان فرستاده شدند. این طلبه ها اولین گروهی در مناطق مرکزی افغانستان بودند که پشتوانه دولتی بیرون مرزی کسب کرده بودند. این امتیاز باعث شد تا موضع سیدها که قبلن بیشتر منافع شان را در ائتلاف با میرها و متنفذین محلی می دیدند، دستخوش تغییر گردد و رابطه سنتی آن ها با متنفذین محلی جایش را به رابطه با شیخ ها و طلابی داد که از ایران فرستاده شده و با یک برنامه از قبل آماده شده می توانستند امکانات بهتری را در دسترس سیدها بگذارند. در فاز بعدی میرها و متنفذین محلی در هزاره جات، جایگاه اجتماعی قبلی شان را از دست داده و به حاشیه کشیده شدند. متنفذین دیگر در حل مناقشات مردم با دولت که به آنها جایگاه ویژه ای در میان مردم می داد، نقشی نداشتند. زمانی که حزب دموکراتیک خلق همه ارتباطاتش را با میرها و متنفذین قطع نمود، پایه های تسلط محلی میرها آنقدر متزلزل گردید که دیگر آنها امکانات و توانایی مشکل کردن و تنظیم جریانات اجتماعی را نداشتند. موقعیت جدید که از ائتلاف سیدها و شیخها شکل گرفته بود، سبب تغییر ساختار اجتماعی و مناسبات قدرت در هزاره جات گردید. طلاب و روحانیون برگشته از نجف و قم مخصوصاً کسانی که بعداً در رهبری سازمان نصر قرار گرفتند، اکثرآ هم قبل از انقلاب ایران و هم در جریان آن با خمینی و حلقات مربوط به او در ارتباط تنگاتنگی قرار داشته پیروان خط ولایت فقیه بوده اند. با پیروزی انقلاب ایران و به قدرت رسیدن روحانیون در آنجا در راستای پروسه عروج اسلام سیاسی، طلاب و روحانیون افغانستانی که بعد از اخراج شان از نجف در قم و مشهد گرد آمده و طعم قدرت و کسب امکانات و منزلت اجتماعی را تجربه کرده و با پشتیبانی جمهوری اسلامی ایران آماده گی ذهنی و مادی عظیمی برای رویارویی با متنفذان محلی کسب کرده و توان آن را یافته بودند که از زیر بال متنفذین محلی بیرون شده و قدرت آنها را به چالش بکشند. متنفذین محلی و میرها ناگزیر از ترک نه تنها قدرت که محل زنده گی شان نیز گردیدند. آنها با اتکا به دارایی های نقدی و تجارب

تجارت که در اختیار داشتند در فاز دوم تغییرات در شورای اتفاق اسلامی و برای نجات زنده گی شان ناگزیر از ترک افغانستان شدند. آنگونه که اشاره گردید، به قدرت رسیدن خمینی در ایران که او هم سید بود، به مشروعیت سیدها در مناطق مرکزی افغانستان افزود. با شکسته شدن روابط سنتی قدرت، اتحاد سیدها و شیخ های تحصیل کرده در مدرسه های دینی ایران، شکل سیاسی را به خود گرفت. این اتحاد به دلیل جنگ ایران با عراق اندکی پشتیبانی مالی و به حد زیادی پشتیبانی سیاسی از حکومت خمینی کسب کرده و با الگو قرار دادن آنچه در پروسه کسب قدرت روحانیون در ایران تجربه کرده بودند، به حذف فزینی و قتل هدفمند روشنفکران و نیروهای غیر مذهبی در هزاره جات پرداختند. پدیده ای که در زمان حاکمیت شورا و همکاری سیدها با متنفذین محلی وجود نداشت.

شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان

در سپتامبر ۱۹۷۹، به ابتکار تنظیم نسل نو هزاره مغل، یکهزار و دو صد نماینده از مناطق مختلف هزاره جات که عمدتاً متشکل از سیدها، روحانیون و میرها بودند در جلسه ای در ورس گرد هم آمدند. روشنفکران جوان نیز در آن جلسه شرکت نموده بودند. در نتیجه آن جلسه شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان تشکیل گردیده و به عنوان چتری برای گروه های مقاومت در هزاره جات عمل می نمود. در آن جلسه سید علی بهشتی ورسی به عنوان رهبر شورا برگزیده شد. بهشتی که در سال ۱۳۳۴ وارد حوزه علمیه نجف شده بود، در سال ۱۳۴۱ شمسی به افغانستان برگشته و در زادگاه خود در روستای سنگ تخت ورس می زیست. در آنجا علاوه بر تدریس علوم اسلامی و تربیت طلاب و مبلغین اسلامی در حل و فصل اختلافات مردم نیز می پرداخت و به این دلیل نفوذ گسترده ای در میان مردم کسب کرده بود. شورای اتفاق مقدمات یک تشکیلات خودگردان محلی را هم اساس گذاشت. شورا تشکیلاتی شبیه به تشکیلات یک دولت ایجاد کرده بود. بر اساس تشکیلات ایجاد شده، هزاره جات به ۹ ولایت و ۳۶ ولسوالی تقسیم گردیده و مدیریت بخش غیر نظامی ولایات تشکیل شده متشکل از شعبات قضایی، تعلیم، اقتصاد و فرهنگ بود که توسط یک والی اداره می شد. والی های هر بخش خارج از مناطقی بودند که آنرا اداره میکردند. ۲۰٪ مالیات بر درآمد تعیین شده بود. مکاتب در مناطق تحت اداره والی ها فعال بوده دختران و پسران حق تحصیل در مکاتب را داشتند.

هشت منطقه نظامی ایجاد شده بود و از هر ده خانوار یک نفر موظف بود به خدمت سربازی پرداخته و آن ده خانوار مسؤول تمویل فرد نظامی بودند. در عین زمان شورا روابطش را با غیر هزاره ها نیز به خوبی تنظیم کرده بود. به کوچی ها اجازه داده بودند مانند گذشته از مناطق تحت نفوذ شان عبور نمایند، و حتی امنیت آنها را در حین عبور تأمین می نمودند. مهمترین چیزی که شورا به مردم می داد، تأمین امنیت بود که در شرایط جنگی بسیار مهم بود.

تشکیل شورای اتفاق اسلامی افغانستان با دو هدف مشخص، آزادی هزاره جات و تطبیق فقه جعفریه در شرایطی که از جانب احزاب هفت گانه و جامعه بین المللی نا دیده گرفته شده بود، زمینه ایجاد ناسیونالیسم هزاره گی را مهیا نمود. همچنان به دلیل اینکه در ساختمان قدرت سنتی در جامعه تغییر جدی می ایجاد نکرده و کماکان متنفذین محلی در قدرت شریک بودند، از درجه بالای حمایت برخوردار بود.

از آنجا که فرزندان متنفذین محلی با استفاده از امکانات در دست داشته قادر به سفر در شهرها و از آن طریق امکان کسب تحصیلات عالی و آشنایی با دیدگاهها و نظریات متفاوت از آنچه در محیط محل زیست شان معمول بوده است را داشتند، در برگشت به محل زیست شان می توانستند با تکیه بر نفوذ و امتیازات اجتماعی فامیل های شان دیدگاهها و عقاید شان را بدون ترس از مواخذه بروز دهند. این امر سبب شده بود که شورای اتفاق انقلاب اسلامی متفاوت از همه تشکلات دیگر جهادی، با روشنفکران بر خورد لیبرال داشته باشند. بر خورد لیبرال شورا، فضای فعالیت برای فعالین وابسته به سازمانها و تشکلات چپ را که در شکل سیکولار بودند، مهیا نموده بود. در آن مقطع که هنوز متنفذین محلی در اداره شورای اتفاق سهم داشتند، روشنفکران چپ در لایه های وسطی و پایینی قدرت جا باز کرده بودند. حضور معلم خادم به عنوان یکی از قوماندان های سید جگه در غزنی بر همین مبنا استوار بود.

فعالان شناخته شده مائوئیست مربوط به سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما) و سازمان رهایی که با تنظیم نسل نو هزاره مغل که مقرش در کوئته پاکستان بوده و عبدالحسین مقصودی مسؤول بخش افغانستان آن بود، رابطه ایجاد کرده و در محدوده حاکمیت ادامه در صفحه ۷

عروج مبلغین خط ولایت...

شورای اتفاق، مخصوصاً در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی آزادانه فعالیت می نمودند. فعالان این سازمان ها تحت تأثیر فعالیت های "توده‌یی" و حضور در میان توده ها با اختفای باور های سیاسی و ایدئولوژیکی شان در جبهات و سنگر های گروه های اسلامی خدمت می کردند.

آغاز جبهه گیری و نبرد مسلحانه مردم در مناطق مرکزی علیه دولت حزب دموکراتیک خلق نیز متفاوت از مناطق دیگر افغانستان بود. در جریان تصرف ادارات دولتی و ولسوالی ها به جز افرادی که در جریان نبرد مسلحانه کشته شدند، هیچ یک از اسرا بر علاوه آنکه کشته نشدند، با دریافت لباس و لنگی آزاد شده و اجازه یافتند به مناطق خود شان برگردند. علی الرغم قیام مسلحانه مردم در مناطق مرکزی، از آن جایی که به دلیل کمبود تجهیزات نظامی، شورای اتفاق حالت تهاجمی در برابر دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان نداشت، به این دلیل عملیات نظامی دولت هم بر علیه آنها محدود بود. در زمان آغاز فعالیت گروه های تحت حمایت جمهوری اسلامی ایران، در تابستان سال ۱۳۵۹ جنگ هشت ساله ایران و عراق آغاز گردید. در جریان این جنگ اتحاد جماهیر شوروی، از ایران حمایت می نمود. به دلیل این حمایت ایران بیشتر به تمویل مادی و حمایت معنوی گروه های تحت حمایتش مشغول بوده و کمک تسلیحاتی در اختیار آنها نمی گذاشت. همچنان به دلیل عدم موجودیت مرز مشترک میان هزاره جات با کشور های همسایه، دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شورای اتفاق تهدید جدی علیه مناطق تحت نفوذ همدیگر نبودند. آخرین حمله تهاجمی و نا موفق دولت در تابستان ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) اتفاق افتاد که دفع گردید. و متعاقب آن دولت به حملات پراکنده هوایی اکتفا می نمود.

سازمان نصر

"سازمان نصر در بهار سال ۱۹۸۰ فعالیت هایش را در هزاره جات آغاز نمود. این سازمان در تابستان ۱۳۵۸ ش. (۱۹۷۹ ع.) در ابتدا با نشر اعلامیه بی در قم، به نام (گروه نصر) اعلام موجودیت کرد. گفته می شود که گروه نصر از به هم پیوستن سه حلقه سیاسی تشکیل گردیده بود. یکی از این حلقه ها که متشکل از شیخ صادقی ترکمنی، عزیز الله شفق، کریم خلیلی

اند، به (مغول پارتی) در کابل، معروف شده و متهم اند که تبار گرا بوده اند. مغول پارتی بعداً به (حزب حسینی) مسمی می شود.

حلقه دیگر مقیم نجف بوده که توسط شیخ قربان علی عرفانی به نام (شباب الهزاره) بنیاد نهاده شده بود. شباب الهزاره در اصل نام دسته سینه زنی در نجف بوده است که در مراسم عاشورا برنامه اجرا می کرده است.

حلقه سوم که خود متشکل از دو دسته بوده است شامل طلاب علوم دینی مقیم ایران و سوریه می شود که بعد از پیروزی آخند ها در ایران دسته اول در گروهی به نام (گروه مستضعفین) در مشهد و گروه دوم در سوریه تحت عنوان (روحانیت مبارز) فعالیت می نمودند.

یک سال بعد از تأسیس سازمان نصر، سید قسیم اخگر، رحمت الله افتخاری (مشهور به افتخاری سرخ) و دکتر سید عبدالحمید معصومی که تازه به ایران آمده بودند به سازمان نصر پیوستند. این دسته نظریات التقاطی و مخالف با خط خمینی بروز میدادند که در نشریه (مستضعفین) ارگان نشراتی سازمان نصر انعکاس می یافت. قسیم اخگر در مقاله بی تحت عنوان "نگرشی بر شعار نه شرقی و نه غربی"، شعار صدور انقلاب و انترناسیونالیسم اسلامی را نقد نموده بود. به دلیل دیدگاه های التقاطی متمایل به چپ که از دکتر علی شریعتی الهام گرفته می شد، قسیم اخگر و افتخاری در سال ۱۳۶۱ از سازمان نصر اخراج گردیدند.

اعضای سازمان نصر، پس از تصفیه سال ۱۳۶۱ عبارت بودند از عبدالعلی مزاری، سید حسین حسینی، محمد کریم خلیلی، عزیز الله شفق، قربانعلی عرفانی، یوسف واعظی، سید عباس حکیمی، خادم حسین ناطقی و ضامن علی واحدی.

بنا بر اطلاعات داده شده در پایگاه اطلاع رسانی (پیام آفتاب)(۱)، در دوران جهاد به خصوص پس از سال های ۱۳۶۱ گرایش اسلامی ظاهر آ بر سایر گرایش ها در سازمان نصر بر جسته تر جلوه میکرد. تلاش ها و پشتکار آقای مزاری و ارتباطات او و آقای حسینی دره صوفی با بعضی انقلابیون ایرانی، قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی سبب شد که هم آقای مزاری در سازمان بر جسته تر گردد و هم خط اسلام فقاهتی حد اقل از نظر فرهنگی اندکی بر سازمان حاکم شود. چنانچه مقالات متعددی در رد ناسیونالیسم و جریان مغول گرایی "تنظیم نسل نو هزاره" چاپ گردید.

مزاری در سال های پایانی جنگ در مناطق مرکزی افغانستان، بعد از آنکه در اثر کشتار بیرحمانه مردم توسط سازمان نصر و سپاه، ماهیت حکومت ولایت فقیه افشا گردیده و دیگر حربه استفاده از دین کار آمد لازم را نداشت، یک شبه تبار گرا شده و با شعار دفاع از حقوق مردم هزاره و نفاذ فقه جعفریه به تخدیر افکار مردم که با تأسف الترناتیف دیگری برای انتخاب نداشتند، پرداخت. فیکور های عمده بی که در ایجاد سازمان نصر نقش داشتند، همه پیروان خط ولایت فقیه و در رکاب جمهوری اسلامی و خمینی بوده اند.

اشخاص ذیل سازمان نصر و تشکل موازی با آن پاسداران جهاد اسلامی را اساس گذاشته اند:

سید حسین حسینی دره صوفی (که در زمان طلبه گی اش در نجف روابط بسیار نزدیکی با خمینی و پسرش مصطفی خمینی داشته و همچنان به دلیل محدودیت سفر طلاب ایرانی به ایران، رابطه خمینی را با خامنه ای، هاشمی رفسنجانی و بهشتی تأمین می نموده است). سایت اطلاع رسانی "شفقنا" که مرکزیت آن در قم - ایران است، یکی از ویژه گی های سید حسین حسینی را حرکت در جهت خط امام خمینی و تقویت آن میدانند. محمد حسین صادقی نیلی: صادقی نیلی هم مانند دیگر رهبران سازمان نصر از طلبه های حوزه علمیه است که در سال ۱۳۴۹ شمسی راهی نجف در عراق می شود. گفته می شود که نیلی دشمنی ویژه بی با خان ها و اربابان هزاره و روشنفکران غیر مذهبی داشته است. با تشکیل شورای اتفاق اسلامی به رهبری سید علی بهشتی، نیلی به عنوان معاون اول بهشتی انتخاب می گردد. نیلی بعد از سفر هایی به پاکستان و ایران جهت معرفی شورا دو باره به هزاره جات برگشته و به خلع سلاح اربابان و منتفدین محلی می پردازد. صادقی نیلی یکی از مؤسسين (پاسداران جهاد اسلامی) بود که بر سر کنترل مناطق مرکزی جنگ های خونینی با سازمان نصر داشته است. ولی در مراحل بعدی با تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان که سازمان نصر ستون فقرات آن را تشکیل می داد، به حزب وحدت پیوست. نیلی در ۲۴عقرب ۱۳۶۹ در یک سو قصد با رگبار گلوله به قتل می رسد.

قربانعلی عرفانی یکاوطنگی: قربانعلی یکاوطنگی در منطقه "سیاه دره" ولسوالی یکاوطنگ به دنیا آمده است. مذکور بعد از ترخیص از عسکری در سال ۱۳۴۶ شمسی به عراق رفته و در حوزه علمیه نجف از جمله نزد

عروج مبلغین خط ولایت...

خمینی، محمد باقر صدر و مصطفی خمینی به تحصیل پرداخت. عرفانی با جمعی از طلبه های افغانستانی در نجف در برخی از مناسبت ها به نام "طلاب علوم اسلامی افغانستان" اطلاعیه هایی منتشر می نمود. او در سال ۱۳۵۲ در زمان طلبگی اش در حمایت از کودتای سردار داود، اعلامیه داده است. عرفانی در رابطه با کودتای هفت ثور می نویسد: "همان سالی که در افغانستان کودتا شده بود من در عراق بودم. عده یی می گفتند کمونیست ها روی کار آمده اند و عده دیگری می گفتند شیعیانی مثل سلطانی کشتند و سید داود مصباح که در آن زمان والی بامیان بود، روی کار آمده اند. این در حالی بود که طلاب افغانستان خوشحال بودند. اما از آن جایی که ما با دستگاه امام خمینی در ارتباط بودیم و به دنبال یادگیری مسایل سیاسی از ایشان بودیم، فهمیدیم که نظامی که در افغانستان روی کار آمد، وابسته به شوروی سابق و نظام مارکسیستی - کمونیستی است ما این نظام را نفی می کردیم و غیر اسلامی می دانستیم و می گفتیم که درست است که سلطانی کشتند یک بچه هزاره و شیعه است، اما یک کمونیست خلقی است. خوب جالب این جا بود که خیلی ها از طلبه ها اصلاً نمی دانستند که کمونیست یعنی چه؟"

روزنامه اطلاعات روز (۲) در مورد قربانعلی عرفانی می نویسد: "پس از وقوع کودتای کمونیستی استاد عرفانی به همراه سید غلام حسین موسوی و شهید شیخ عبدالحسین اخلاقی نزد امام خمینی رفته و در باره نظام کمونیستی بر سر کار آمده از ایشان کسب

انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر

مستمر سوسیالیسم کارگری در

گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشر به را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمایید!

تکلیف نمود. "عرفانی با دوستانش در نجف برای برگزاری مراسم ماه محرم، دسته سینه زنی یی به نام "شباب الهزاره" ایجاد کرده بود.

عرفانی یکاوتنگی در صفحه ۲۴ کتاب «امام و انقلاب اسلامی افغانستان» راجع به خط امام چنین می نویسد: «امروز بر ملت مسلمان ماست که خط امام و رهبری های خردمندانۀ وی را که از ژرفای ایمان به الله و خط توحیدی سرچشمه می گیرد، بیش از پیش سرمشق علمی و عملی خود قرار دهد. "قربانعلی عرفانی بعد از اخراج از نجف به قم رفت و در آنجا وارد حلقه یی شد که در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی سازمان نصر را تشکیل دادند. با ایجاد انشعاب در حزب وحدت در سال ۲۰۰۱، عرفانی رهبر شاخه ای از حزب وحدت به نام (حزب وحدت ملت افغانستان) گردید. در سال های اول حکومت کرزی، عرفانی به عنوان سناتور انتصابی در مجلس معرفی گردید.

سید عبدالحمید سجادی: سجادی در لعل و سر جنگل به دنیا آمده و پدرش سید محمد حسین نماینده و وکیل خمینی در مناطق مرکزی بود که وجوهات (خمس، ذکات، سهم امام) مردم را برای خمینی انتقال میداد. سجادی با ورود به نجف نامه ای را که پدرش عنوانی خمینی نوشته بود، به او میرساند و با کمک خمینی در حوزه نجف ثبت نام مینماید. با اخراج از نجف سید عبدالحمید سجادی و برادرش سید محمد امین سجادی به مشهد و بعداً به مناطق مرکزی افغانستان میروند. در سال ۱۳۵۴ پس از جمع آوری وجوهات مردمی برای تحویل آن به نماینده گان خمینی راهی ایران می شود. در تظاهرات سال ۱۳۵۷ علیه شاه در ایران، به قول خودش همواره کنار خامنه ای، هاشمی نژاد و طیبی بوده است. بعد از مرگ او در یک حادثه ترافیکی در پاکستان، مزاری در مراسم فاتحه او سخن رانی کرده میگوید سجادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی گروه مستضعفین را ایجاد کرد. گروه مستضعفین بعداً به درخواست مزاری به سازمان نصر می پیوندد.

عزیز الله شفق بهسودی: یکی از رهبران سازمان نصر که فعلن در استرالیا زنده گی می نماید.

عبدالعلی مزاری مزاری در سال ۱۳۵۱ به منظور ادامه تحصیل ابتدا به نجف و کربلا سفر کرده و سپس در حوزه علمی قم به تحصیل دروس حوزوی می پردازد. در زمان شاه ایران از سوی دستگاه های امنیتی دولت شاهنشاهی ایران دستگیر و بعداً به افغانستان بر می گردد.

در ثور ۱۳۵۷ مزاری بار دیگر به عراق و سوریه سفر کرده و بعد از طریق پاکستان دوباره به افغانستان بر میگردد. مزاری فرد عملگرایی بوده است و این خصوصیتش در دو مرحله زنده گی سیاسی او به خوبی تبارز یافته است. در فاز اول مزاری متأثر از اندیشه های خمینی و شعار های رائج جمهوری اسلامی ایران و متعهد به دکتترین ولایت فقیه و صدور انقلاب اسلامی به خارج از مرز های ایران است. ولی در مراحل بعدی به عنوان یک ناسیونالیست دو آتشۀ هزاره نقش بازی می نماید. مزاری علی الرغم دادن شعار فیدرالیسم، پایان دادن به تعصبات قومی و دفاع از حقوق هزاره ها، عملن با آغاز جنگ بر علیه شورای اتفاق بر خود مختاری هزاره ها که در زمان حاکمیت شورا ممکن شده بود، پایان بخشید.

سازمان نصر در تابستان سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) شورای اتفاق را به چالش گرفت. بخش رادیکال شورای اتفاق که با حاکمیت لیبرالیسم و نفوذ افرادی با نظریات التقاطی در شورا معترض بودند، به حرکت کودتایی علیه بهشتی اقدام کردند. سازمان نصر حدود تقریباً یک هزار سرباز تعلیم دیده متشکل از طلبه ها را به کمک بخش رادیکال شورا فرستاد. طلبه ها و آخند هایی که از حوزه های علمیه قم و مشهد به افغانستان فرستاده شدند، مانند روحانیون شورای اتفاق، در منطقه و میان مردم جا افتاده نبودند. ولی در عوض آنها با برنامه و متشکل عمل نموده و از امکاناتی که جمهوری اسلامی ایران در اختیار شان گذاشته بود، بهره می بردند. سازمان نصر، سپاه، با شعله ور ساختن جنگ های نیابتی و کثیفی در مناطق مرکزی که از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶ جریان داشت سبب قتل و آواره گی هزاران انسان گردید که بعد از اعلام جهاد و تهاجم امیر عبدالرحمن بر مناطق مرکزی، بی پیشینه بود. تعداد افرادی که در جریان جنگ های داخلی هزاره جات کشته شدند، بیشتر از تعداد افرادی است که در جنگ علیه دولت حزب دموکراتیک خلق زنده گی شان را از دست دادند. طنز تلخ تاریخ در این است که علی الرغم تهاجم سازمان نصر و کشتار بیرحمانه مردم که هیچ منفعتی در آن جنگ ها نداشتند، کماکان مزاری و افراد مربوط به سازمان نصر و طلبه های بر گشته از حوزه های علمیه به عنوان "مدافع" حقوق مردم هزاره تبلیغ می کردند.

کارنامه سازمان نصر به رهبری مزاری و همقطارانش خلیلی، محقق و اکبری درست در جهت مقابل ادعا های

عروج مبلغین خط ولایت...

سازمان نصر و مزاری که بعد از آن همه جنایاتی که مرتکب شده در پس هاله ای از تقدس قرار داده شده است میباشد. مزاری ننگ ائتلاف با گلبدین حکمتیار را که در موارد متعددی دشمنی اش را با مردم هزاره آشکارا بیان نموده است، در کارنامه اش دارد. سازمان نصر و رهبری اش در تقابل مطلق با ادعای دفاع از حقوق مردم هزاره، در راستای حفظ تسلط شان حتی قوماندان های حزب اسلامی، و جهادی های دیگر را دعوت به کشتار رقبای هزاره اش نموده است. در اعلامیه ای که در پی یکی از آخرین جنگ های سازمان نصر که در زمستان ۱۳۶۱ شمسی در مناطق مرکزی، مشخصاً در جاغوری اتفاق افتاده و در جریان آن به شکل وحشیانه بی به کشتار و شکنجه افراد به جرم این که کسانی از فامیلش در جبهه مقابل سازمان نصر جنگیده است، چنین آمده است: ".....اوضاع سیاسی و اسلامی مناطق هزاره جات را در خطر مشاهده نمودیم، ما گروه های اسلامی وابسته به ایران و پیرو خط امام خمینی خود ها را بسیج نمودیم و هم آهنگی خود را در مقابل افراد ملحد و کفر تنظیم نسل نو هزاره مغل اعلام می داریم. برای شما روش است که به تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۳ پایگاه چینی و آمریکایی را در مرکز ولایت جاغوری و مالستان و ارزگان بر چیده و تمام اموال آنان بعنوان غنیمت بدسترس شورای روحانیت قرار گرفته و افراد شان به خاک و خون یکسان شده اند و اجساد نجسه شان طعمه درندگان قرار گرفته بناءً به برادران اهل تسنن افغانستان یاد آور می شویم که هوشیار و بیدار باشید که این گروه کمونیست ناپاک تعهد دارند که اراضی و زمین هایی را که در دوره حکومت امیر عبدالرحمن خان به شما داده شده اند دوباره پس بگیرند. لهذا افراد این گروه و یا کسانی که از آنها اسلحه و مهمات می گیرند در هر جایی که به دسترس شما قرار می گیرند باید همه را بکشید و مال و اموال شانرا به غنیمت بگیرید و خود آنها واجب القتل و مباح الدم می باشند..... (۳). در جریان این جنگ، بخشی از افراد رادیکال شورای اتفاق در جاغوری قدرت داشته و شیخ عرفانی یکی از قوماندان های سازمان نصر هدایت جنگ را به عهده داشت. همچنان نظامیان و نماینده گان سازمان ها و احزاب دیگری چون (نهضت اسلامی، به رهبری لمپنی به نام واثق)

و نظامیان حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی به حمایت از شورا و سازمان نصر در جنگ شرکت نمودند. آنچه در توجیه این جنایت ذکر می گردد، دفاع از اسلام و پیروی از خط ولایت فقیه در مقابل کفر و الحاد و ناسیونالیسمی است که از جانب تنظیم نسل نو هزاره مغل، نماینده گی می شود. تناقض آشکار ادعای حمایت مزاری از حقوق مردم هزاره در متن این اعلامیه به خوبی پیداست.

مزاری تنها در عرصه شعار های حماسی خودش را مدافع سر سخت منافع مردم هزاره جلوه می داد. او هیچگاه اراده و خط و مشی مشخصی برای به عمل پیاده کردن شعار هایش نداشت. روابطش با احزاب دیگر مجاهدین بعد از شکست نجیب الله آخرین رئیس جمهور متعلق به حزب جنایتکار پرچم، نیز بر اساس منافع مقطعی اش می چرخیده است. بعد از تیره شدن روابط حزب وحدت با جمعیت اسلامی با حزب اسلامی حکمتیار و جنبش ملی اسلامی به رهبری دوستم، شورای هم آهنگی را بر علیه دولت ربانی تشکیل نمود. بعد از فاجعه افشار که نیرو های احمد شاه مسعود در همکاری با سیاف به قتل عام مردم بیدفاع پرداختند، مزاری در ویدیویی (۴) به ساده گی دلیل قتل عام مردم بیگناه افشار را نتیجه جنایات عساکر خودش می داند که خدا انتقام آنرا از مردم افشار گرفته است.

با پدید آمدن طالبان و نزدیک شدن شان به کابل، و بیرون رفتن نیرو های حزب اسلامی از چهار آسیاب به نفع طالبان ناگهان مزاری خودش را در محاصره نیروی طالبان از یک جانب و نیرو های احمد شاه مسعود از جانب دیگر می بیند. مزاری بعد از تلاش بی نتیجه برای مذاکره با طالبان در راه فرار به مناطق هزاره جات در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ توسط طالبان اسیر و بعداً به قتل می رسد.

مزاری با الگو برداری از آخند های ایران، با در اختیار قرار دادن اختیارات نظامی و مادی به افراد سرخورده هزاره حلقه بی از لومپن پرولتاریا را در قرارگاه های نظامی گرد آورده بود. آنها که محرومیت را تا مغز استخوان تجربه کرده بودند و به یکباره گی قادر شده بودند هر آنچه را نمی پسندیدند با گلوله پاسخ داده هم قدرت و هم موقف اجتماعی بدست آورده و همه خواست های شانرا با زور تفنگ بر آورده سازند، دیوانه وار از آن امکانات پاسداری می کردند. تحمیل آن همه جنایات و زور گویی بر مردم هم به ساده گی دفاع از حقوق مردم هزاره نام نهاده شده بود.

ادامه در صفحه ۱۰

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زببناک گرو او
زببناک شوونکو طبقو تر منغ، د
محکومو او حاکمو طبقو تر منغ،
د تولنی د تکامل په مختلفو
پراونوکی او هم دا جی دغه مبارزه
هغه خای ته رسبدلی ده چی
زببناک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زببناک گری او
ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ
نه خلاصی ومومی مگر دا چی په
عین حال کی توله تولنه د تل لپاره
د زببناک او ستم له قېد نه
وړغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است، افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

عروج مبلغین خط ولایت...

تشکیل حزب وحدت

سازمان های موازی نصر و سپاه که رهبران هر دو در رابطه نزدیک با خمینی و حلقه او داشته اند، علاوه بر جنگ های ویرانگری که با شورای اتفاق داشته اند، در برابر هم دیگر شان نیز جنگ های خشونت باری داشته اند. زمانی که احزاب هشت گانه که از جانب غرب و کشور های عربی از مجرای پاکستان کمک می شدند، نظر به اقتضای شرایط و ایجاب منافع کشور های کمک کننده ناگزیر از اتحاد با هم گردیدند، احزاب ۹ گانه که از طرف ایران حمایت می شدند، به حاشیه کشیده شدند. چون این احزاب حافظ منافع ایران در جنگ های نیابتی در افغانستان بودند، و به تاکتیک جدیدی برای تأمین منافع ایران در رقابت با کشورهای عربی و غرب نیاز بود، برای ائتلاف از طرف ایران تحت فشار قرار گرفتند. اگر فشار ایران در تأمین ائتلاف سازمان ها و گروه های تحت امرش نبود، اتحاد سازمان های نصر و سپاه پاسداران جهاد اسلامی که ستون فقرات حزب وحدت را تشکیل می دهند، ممکن نبود. آغاز ائتلاف در بهار سال ۱۳۶۷ پس از گفتگوی مسؤلین سازمان نصر و سپاه، اکبری، سجادی و عرفانی یکاوانگی، به تاریخ ۲۴ سرطان در ولسوالی پنجاب کلید زده شد. در پایان این گرد هم آیی قطعنامه ای در ۱۶ ماده صادر گردید و متعاقباً در تاریخ ۱۶ سنبله همان سال، مسؤلین و فرماندهان سازمان نصر و جهاد اسلامی در لعل منشور اتحاد را در ۱۲ ماده امضاء کردند. به نقل از پیام اطلاع رسانی پیام آفتاب، "بعد از اتحاد سازمان نصر و پاسداران جهاد، سایر گروه های اهل تشیع نیز برای پیوستن به این اتحاد دعوت شدند. در گرد هم آیی بهسود که با شرکت نماینده گان نیروی اسلامی، نهضت اسلامی، حرکت اسلامی، سازمان نصر و پاسداران جهاد و نیروی صلح برگزار شده بود، سازمان نیرو و نیروی صلح، به اتحاد پیوستند. در گرد هم آیی جاغوری مورخ ۶ قوس سال ۱۳۶۷، نهضت اسلامی، دعوت اتحاد اسلامی و جبهه متحد انقلاب اسلامی هم به اتحاد پیوسته و منشور وحدت را امضاء کردند. در نشست جاغوری اعضای شورای مرکزی اتحاد تعیین و بامیان به عنوان مرکز انتخاب شد.

سر انجام در گرد هم آیی بامیان، نماینده گان و مسؤلین احزاب شیعه از ۱۳ ولایت اکثر آ شیعه نشین افغانستان شرکت نموده و طی ۹ روز بحث و گفتگو با سوگند به

قرآن با هم وحدت نموده و "میثاق وحدت" را در ۲۰ ماده امضاء کرده و احزاب مربوطه شان را منحل اعلام کردند. "شورای اتفاق اسلامی نیز به حزب وحدت پیوست.

در سال ۱۳۷۰ نخستین کنگره حزب وحدت در بامیان برگزار شده و عبدالعلی مزاری به عنوان رئیس شورای مرکزی انتخاب گردید. در این مقطع باز هم زمینه نفوذ متنفذین و خوانین، افراد لیبرال با نظرات التقاطی و متمایل به چپ، که زمانی عضویت آنها در شورای اتفاق اسلامی به رهبری سیدعلی بهشتی، جنگ گروه های تحت الحمایه ایران مانند سازمان نصر به رهبری مزاری و سپاه را علیه شورای اتفاق توجیه می کرد، در حزب وحدت فراهم گردیده و چاشنی اختلافات جدید میان گروه هایی که با فشار به صورت میخانیککی به وحدت تن در داده بودند، گردید.

در سنبله ۱۳۷۳ اولین انشعاب بین جناح مزاری و اکبری عینیت یافت. لازم به یاد آوری است که حرکت اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی با آنکه در اعتقادات دینی مانند سایر گروه ها و احزاب اهل تشیع محافظه کار و سنتی بود، به دلایلی مختلفی از جمله رقابت در حفظ دامنه قدرت در میان شیعه ها، و حضور قدرتمند سید ها در حزب حرکت علاوه بر آن که در حزب وحدت نیبوستند، در رقابت شدید با حزب وحدت به جنگ های مسلحانه در برابر هم نیز پرداختند. رهبری حرکت اسلامی به دلیل حمایت گسترده جمهوری اسلامی ایران از سازمان نصر، سپاه پاسداران و بعداً حزب وحدت از ایران دل خوشی نداشت.

میثاق وحدت

مبنای و اصول حزب وحدت به میثاق وحدت مسمی شده و از تاریخ ۲۵ الی ۲۷ سرطان در بامیان تدوین شده است. بخش هایی از میثاق وحدت که افق دید رهبران حزب وحدت را متجلی ساخته و تناقض باور و گفتار و شعار های پاپولیستی آنها برای اعمال نفوذ در آن به صورت واضح منعکس گردیده اند، ازین قرار است:

ماده اول: ... تداوم مبارزه و تشدید آن برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و اصل ولایت فقیه.

ماده ششم: مبارزه جدی با افکار الحادی و غیر اسلامی و التقاطی.

ماده نهم: تلاش در جهت تأمین عدالت اجتماعی مبتنی بر حکومت اسلامی با رسمیت داشتن مذاهب جعفری و حنفی که تمامی قشر ها و طوایف و ملیت ها در پرتو آن

از همه حقوق سیاسی، مذهبی، مدنی و ... بدون تبعیض برخوردار گردند.

ماده چهاردهم: اتخاذ مواضع سیاسی در برابر بلوک ها و اقطاب استکباری بر اساس اصل "نه شرقی نه غربی".

ماده نوزدهم: سپردن امور به نیرو ها و عناصر صالح و مؤمنین و کاردان.

اساسنامه حزب وحدت اسلامی نیز به گونه ای است که تنها به افرادی صلاحیت اجرایی داده و ارتقای آن ها در مدارج بالای تصمیم گیری ممکن می سازد که در حوزه های "علمیه" آموزش دیده باشند. به عنوان نمونه در ماده های نهم و دهم در رابطه با شرایط اعضا و وظایف شورای عالی نظارت چنین آمده است:

ماده نهم: شرایط عضویت: ۱- عادل و متقی بوده سوء سابقه نداشته باشد.

۳- از نظر علمی اعضای روحانی شورا حد اقل دو سال دروس فقه و اصول را فرا گرفته و توانایی تدریس سطوح را داشته باشد. ۴- توانایی حکم مجتهد بر موضوعات و صلاحیت شرعی، اجرایی آن را داشته باشند. ۱۰- معتقد به حکومت اسلامی باشد.

ماده دهم: وظایف شورای عالی نظارت: ۱- حفظ هویت اسلامی تشکیلات در راستای خط ولایت و فقاقت.

۵- تعیین و تأیید قضات و ائمه جمعه و جماعات بر اساس ضوابط فقهی. ۶- نظارت و اشراف بر موقوفات. ۷- نظارت دقیق و همه جانبه بر مدارس علوم دینی. ۸- معرفی مرجع تقلید برای مردم. ۹- نظارت بر جمع آوری و مصرف وجوهات شرعیه.

موخره:

تحلیل ستم های چند لایه بر مردم هزاره در طول سالیان دراز پدیده پنهانی نیست. تا زمان قبل از مزاری احساس ناسیونالیسم تباری در میان مردم هزاره معمول نبوده است. مزاری با نهادینه کردن سمبول های ناسیونالیستی از جمله تراشیدن هویت جمعی برای مردم هزاره در قالب مذهب و خواسته اش مبنی بر رسمیت بخشیدن به فقه جعفری به عنوان نمادی از آزادی مردم هزاره، تبار گرایی را در میان مردم هزاره دامن زد. اگر از پوتانسلیل اعتراض به تبار گرایی برای پایان بخشیدن به تبار گرایی استفاده به عمل می آمد، بدون تردید امر مثبتی بود، ولی چنین داعیه ها صرفاً

عروج مبلغین خط ولایت...

جاگزینی شکل جدیدی از ناسیونالیسم قومی است با شکل قبلی، نه تلاش برای گذاشتن نقطه پایان بر آن. امروزه برای بیشتر بر جسته کردن مزاری، ادعای می‌گردد که هزاره بودن قبل از مزاری برای مردم ننگ بوده و هیچ هزاره‌یی قبل از مزاری نمی‌توانسته است به درجات بالای حکومتی رسیده و موقف بالای اجتماعی به دست آورد. برای افرادی (مخصوصاً جوانان) که با تاریخ گذشته نا آشنا هستند، و شرایط نا هنجار اجتماعی از جمله رشد تبار گرایی و ناسیونالیسم که یکی از بنیاد های دولت پسا طالبان در افغانستان است، هویت های فردی آنها را به بحران مواجه ساخته و ناگزیر در صدد کسب هویت جمعی به قوم و تبار خود شان رو می‌آورند، جاذبه زیادی ایجاد می‌کند؛ به گونه‌یی که بر عکس هزاره بودن را بری شان افتخار دانسته و زمینه تبار گرایی، منطقه گرایی و احساس ناسیونالیسم تباری در آنها مجال رشد می‌یابد.

بر گشت به "عظمت" دوران مزاری، تحت تأثیر تبلیغات کسانی که با قدسیت دادن به مزاری و بعد ایجاد رابطه میان خودشان و اهداف مزاری می‌توانند با در دست گرفتن و کنترل احساسات مردم به نوایی برسند، به نوعی نوستالژی تبدیل شده است. مکث اندک در شعار هایی که نوید آزادی، نوید حق حاکمیت بر سر نوشت خود را می‌دهد، نشان می‌دهد که انقلابی ترین و حماسی ترین شعار های مزاری و هم رکابانش کلی گویی بی بیش برای تخدیر افکار مردم و ایجاد زمینه بی برای اعمال نفوذ بر مردم نیست. زمانی که برای آزادی شعار داده می‌شود مشخص نیست که منظور از آزادی بی که قرار است به دست بیاید چیست؟ آزادی حق استفاده یکسان از ثروت های اجتماعی؟ آزادی انتخاب؟ آزادی عقیده؟ آزادی بیان؟ آزادی انتقاد؟ آزادی از ستم جنسی؟ آزادی حق دوست داشتن و انتخاب همسر؟ آزادی از یوغ دین؟.... با توجه به افق دید مزاری که در بهترین حالت نمی‌توانست حکومتی بهتر از حکومت خط خمینی و "عدل" علی برای مردم به ارمغان بیاورد، دست رسی به هیچ یک از آزادی هایی که در بالا ذکر گردید، ممکن نمی‌تواند باشد. مزاری با اعتقاداتش به اسلام، فقه جعفری چگونه می‌توانست بر قرآن و گفته های پیامبر، علی و امامان پا نهاده و از اپارتاید جنسی بگذرد؟ مزاری در بعضی از سخن رانی هایش از حقوق زنان در اسلام صحبت کرده است، درست به همین گونه بی که طالبان از دادن آزادی

و حقوق به زنان که در اسلام و بر اساس قوانین شرع تعیین شده صحبت می‌کنند. ولی زمانی که پسوند اسلام در پی حقوق زنان قید می‌گردد، خیلی مشخص است که چگونه آزادی بی مورد نظر مزاری بوده است. اگر مزاری و هم رکابانش حق برابری زن و مرد را بخشی از آزادی و حق زنان بدانند، ناگزیر هستند فرامین اسلام را زیر پا بگذارند. زیرا با حاکمیت اسلام و قرآن حق برابری زنان با مردان متصور نیست. در نتیجه شعار حق حاکمیت بر سر نوشت، و حق آزادی در محدوده بینش مزاری، گزافه گویی بیش نیست.

مکث کوتاهی بر شرایط زنده گی مردم هزاره در افغانستان نشان می‌دهد که شرایط زنده گی مردم هزاره در نتیجه عملکرد های حزب وحدت به رهبری مزاری نه تنها بهتر از قبل نشده بلکه به مراتب بد تر از گذشته است. هزاره ها حتی امنیت سفر در مناطق بیرون از مرز های شانرا از دست داده اند. حتی در کابل در فضای امنیتی بسیار دشواری بسر می‌برند. ولی رهبران جناح مختلف حزب وحدت که از یاران نزدیک مزاری بودند، در قصر ها و شهرک هایی که به قیمت فقر و از خود بیگانه گی مردم هزاره به دست آمده اند، با عیش و عشرت زنده گی می‌نمایند.

مزاری و حلقه ی مربوط به سازمان نصر و سپاه که در رأس امور حزب وحدت قرار دارند، در مورد جنایات جنگی شان در مناطق مرکزی افغانستان، جنگ در مقابل شورای اتفاق اسلامی که عملن نوعی از خود مختاری را در مناطق مرکزی افغانستان ایجاد کرده بودند، و جنگ در جاغوری سکوت اختیار کردند. آنها هیچ توضیحی در این رابطه ندارند که چرا همزمان با شعار دفاع از حقوق مردم هزاره، قوماندان های حزب اسلامی را به قتل هزاره هایی که پیرو خط ولایت فقیه نیستند، تشویق می‌نماید؟ چرا از اینکه جسد هزاره بی که صرفاً به دلیل همکاری پسرش با جبهه منصوب به تنظیم نسل نو هزاره به قتل می‌رسد، اجازه دفن نیافته و با افتخار طی اعلامیه بی می‌نویسند که طمع درنده گان گردید؟

مزاری هیچ گاهی در رابطه با محتوای آن نامه (۲) علاوه بر آن که دلیلی ارائه نکرده است، مضمون آن را هم نکوهش نکرده است.

در رابطه با فاجعه افشار که ماجرا جویی های حزب وحدت بدون تردید در حمله جنایتکارانه نیرو های شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود و داکتر عبدالله نقش داشته است، مزاری با بی مس‌ولیتی بی که از او انتظار می‌رفت در ویدیویی که لینک آن (۴) در شماره (۴) بخش منابع

ضمیمه است می‌گوید: "... من مطمئن هستم که یعنی در این جا نظامی های مردم ما در جنگ های دیگر در حق مردم بد کردند که این ها در حق مردم ما در افشار بد کردند."

مزاری بلاخره بعد از بازی های دو گانه با رقبای سیاسی اش با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی و عبدالرشید دوستم رهبر جنبش در برابر شورای نظار دست به ائتلاف می‌زند. با ظهور طالبان بعد از این که در مقابله نظامی از طالبان شکست خورد، در صدد مذاکره با طالبان که احتمالن با یک توافق قبلی قرار گذاشته شده بود، راهی چار آسیاب شده و سر انجام به گونه ای که هنوز آشکار نیست توسط طالبان به قتل می‌رسد.

بلاخره واقعیت خیلی آشکار این است که مزاری نه بر مبنای ظرفیت ها و خدماتش به انسانهای محروم و در بند نگهداشته شده مطرح است، بلکه نیاز به کنترل ذهنیت و کنش انسانهایی در بند و استفاده ابزاری از او توسط هم رکابانش مزاری را در پس هاله ای از تقدیس قرار می‌دهد. حزب وحدت بعد از حذف طالبان از قدرت و ایجاد دولت موزاییک کرزی مجدداً دچار انشعاب های متعدد گردید.

حزب وحدت جناح آقای خلیلی، به سه جناح دیگر تقسیم شد که عبارت اند از: «حزب وحدت اسلامی افغانستان» به رهبری خلیلی، «حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان» به رهبری محقق و «حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان» به رهبری عرفانی یکاوطنگی. حزب وحدت اسلامی جناح اکبری هم به دو جناح «حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان»، به رهبری اکبری و «حزب اقتدار ملی افغانستان» به ریاست کاظمی تقسیم شد

پا نویس ها :

(۱) _ به نقل از پایگاه اطلاع رسانی آفتاب

payami-aftab.com

(۲) _ مکتوب شورا در توجیه علت جنگ ۱۳۶۱ در جاغوری که به امضای شیخ جودری، شیخ عرفانی قوماندان سازمان نصر که همزمان مس‌ول نظامی در اتحادیه حاجی رسول الله داد بود.

(۳) _ روزنامه اطلاعات روز (قربان علی عرفانی)

Itilaatroz.com

(۴) _ لینک کلیپ ویدیویی از اظهار نظر مزاری در رابطه با جنایات افشار:

فاشیسم اسلامی علیه کارگران مهاجر افغانستانی

نگاهی به سیاستهای جمهوری اسلامی علیه افغانستانی‌های مقیم ایران



که با خاموش شدن شعله‌های جنگ ایران و عراق و بازگشت لشکر جویندگان کار به ایران، عرصه به مهاجرین افغانستانی تنگتر شد. زمره اخراج پناهندگان و مجاز و غیر مجاز بودن شهروندان افغانستانی شروع شد. تبعات ویرانی اقتصادی پس از جنگ، مانند گرانی و بیکاری، به حضور چند میلیون مهاجر افغان در بازار کار ایران نسبت داده می‌شد. حلقه محاصر برای نیروی کار ارزانی که با تولید کوهی از ثروت، گنج باد آورده‌ای برای سرمایه‌داران و صاحب کاران ایجاد کرده بود، تنگ‌تر گردید!

اخراجهای گسترده شروع می‌شود؛

با اعلام "طرح جامع ممنوعیت کامل حضور افغانه" تمدید اقامت شهروندان افغانستانی با مشکلات و موانع جدید توسط اداره تباع بیگانه وقت روبرو شد و موج اخراجهای چندین هزار نفره در روز آغاز گردید. با توافق جمهوری اسلامی و کمیساریا عالی پناهندگی سازمان ملل (UNHCR) مقرر شد برای بازگرداندن مهاجرین با پرداخت ۱۵۰ دلار کمک اولیه، یک کیسه آرد و یک کیسه برنج از سوی سازمان ملل، کار را فیصله دهند. بازگشت به جهنم افغانستان برای بسیاری از خانواده‌های مهاجر افغانستانی غیر ممکن بود. چیزی جز گرسنگی و بیکاری، مرگ و نابودی در انتظار آنها نبود. بعلاوه اقامت در کشور جدید، تولد فرزندان که خود را اساسا ایرانی می‌دانستند و هیچ ذهنیتی از افغانستان نداشتند کار را به مراتب برای خانواده‌ها سخت‌تر می‌کرد. ناچار زندگی در بی تأمین محض ابعاد تلخ تری بخود گرفت. دیگر هیچ چیز، نه خانه و کاشانه، نه درس و تحصیل فرزندان، نه شغل و حرفه‌ای، قانونی نبود. به ناچار مهاجرینی که کارت اقامتشان تمدید نمی‌شد، به نام غیر مجاز در شرایط دشوارتری بناچار به ماندن در ایران تن دادند.

ادامه در صفحه ۱۳

برلین تظاهرات برپا گردید. اما سازمان ملل متحد، بویژه کمیساریای عالی پناهندگی (UNHCR) در مقابل این کشتار وحشیانه سکوت کرد این سکوت ننگین معنایی جز شریک جرم شدن در جنایت جمهوری اسلامی ندارد. این سبوعیت و درندگی یک بار دیگر سابقه نژادپرستی سیستماتیک حکومت اسلامی ایران را به صحنه دید جهانیان آورد. فجایعی چون کشتار ۱۳ پناهجوی افغانستانی که اجسادشان را در یک گور دستجمعی در اطراف شهر تایباد مخفیانه دفن کردند تا شکنجه وحشیانه چهار دانش‌آموز افغانستانی در پاکدشت ورامین، کشتار پناهجویان افغانستانی در کوه‌های سلماس همجوار مرز ترکیه تا چهار دهه استثمار وحشیانه و پایمال کردن حق شهروندی میلیونها مهاجر و پناهنده افغانستانی که به دام جمهوری اسلامی ایران افتاده‌اند.

سابقه فشرده‌ای از مهاجرت شهروندان افغانستانی به جمهوری اسلامی ایران

در بحبوحه جنگ هشت ساله ایران و عراق، حدود سه میلیون نفر آواره افغانستانی ساکن اجباری شهرهای ایران شدند. نیاز به نیروی کار در رشته‌های شاق و زیان آور که متقاضی چندانی نداشت، امکان داد که اولین دسته مهاجرین جذب بازار کار گردند و عمدتاً در رشته‌هایی مانند جاده سازی، خطوط فاضلاب، سنگ‌بری، کشاورزی و دامداری واز این قبیل مشغول بکار شدند. سرمایه اسلامی سودهای سرشاری از بی تأمین‌ترین و خاموش‌ترین کارگران بی پناهی که به چنگ سرمایه داران بیرحم افتاده بودند، برخوردار شد. کارگران مهاجری که در تنگای اقتصادی زمان جنگ، تنها مفرشان فروش نیروی کار چند برابر ارزانتر از معمول بود.

حکومت اسلامی با استفاده از کمک هزینه سازمان ملل برای هر پناهجو که در زمان خودش مبلغی بالغ بر چهار میلیارد دلار در سال می‌شد، با پُز پناهنده پذیری در عرصه بین‌المللی، و صاحب کاران و سرمایه‌داران از قبل این نیروی کار ارزان به نان و نوایی رسیده بودند. دیری نپایید

سه هفته از جنایت و آدمکشی وحشیانه جمهوری اسلامی و به رودخانه انداختن کارگران مهاجر افغانستانی توسط مرزبانان جمهوری اسلامی می‌گذرد. حدود پنجاه نفر از کارگر فصلی و جویای کار که در میان آنها چندین کودک و نوجوان بودند، ساعت یک بامداد روز شنبه ۱۳ اردیبهشت از منطقه مرزی دهانه ذوالفقار وارد ایران شدند و به کمین نیروهای هنگ مرزی تایباد ایران در مرز افغانستان افتادند. پس از دستگیری بصورت وحشیانه‌ای آنها را برهنه کرده و شکنجه دادند، از آنها بیگاری کشیدند و به ضرب کتک کاری و شلیک گلوله مجبورشان کردند به درون رودخانه گل‌لود و متلاطم هریرود بپرند و به افغانستان برگردند. تا کنون اجساد ۱۹ نفر از هریرود گرفته شده است. به گواهی پزشکی قانونی بیمارستان هرات، مرگ همه اجساد بر اثر خفگی در آب است. آثار شکنجه بر پیکر مجروح آنها کاملاً مشهود است. کماکان جسد ۱۲ نفر از آنان مفقود است. جان به در بردگان این جنایت هولناک، با جزئیات با ذکر نام و نشان شهادت داده‌اند. جمهوری اسلامی انکار کرد علیرغم همه قرائن و شواهد متقن جمع‌آوری شده توسط دو هیئت جداگانه، چه در سطح محلی هرات و در سطح دولت مرکزی را انکار کرد و حتی از روایت و تحویل گرفتن اسناد تهیه شده خودداری کرد.

علیه این کشتار وحشیانه مردم خشمگین در مقابل کنسولگری جمهوری اسلامی در شهر هرات تجمع کردند و برخی از نمایندگان سرشناس پارلمان افغانستان از جمله "بلیس روشن" و "مریم سما" صریحاً جمهوری اسلامی ایران را بعنوان قاتل کارگران مهاجر محکوم کردند و خواهان ارجاع این پرونده به دادگاه بین‌المللی لاهه شدند. ۲۵۰ تن از فعالان سیاسی و اجتماعی از داخل و خارج کشور ایران در بیانیه‌ای این جنایت را محکوم کردند. در شهر مرزی اسلام قلعه اعتراضاتی شکل گرفت. جمعی از ایرانیان مقیم یونان در میدان مرکزی ویکتوریا در شهر آتن تجمع اعتراضی برپا کردند. درمقابل سفارت ننگین جمهوری اسلامی در

فاشیسم اسلامی علیه کارگران...

بسیج ضد مهاجرین افغانستانی توسط حکومت اسلامی مداوماً بیشتر گردید. واژه "افغانی" یک تحقیر رنج آور آشکار و سندی مجاز برای هر تهمت، افترا و هر زورگویی و قلدرمنشی بدل گردید. دیگر مهاجرین افغانستانی "برادران دینی" محسوب نمی شدند. اما نیروی کار فوق ارزان آنها همچنان نصیب مفت خورهای بازار بیرحم کار می گردید! هجوم فاشیستی سازمان یافته دولتی با سر کار آمدن محمد خاتمی رئیس جمهور وقت، در سال ۱۳۸۲ رسماً آغاز گردید. دولت خاتمی رأساً عهده دار گردید تا "شر" افغانها را بکند. تصویب "آیین نامه تسریع در روند بازگشت" با یازده بند و چند تبصره در ۲۶ آذر ماه ۱۳۸۲ اعلام جنگ رسمی علیه مهاجرین و حمله سراسری به آنان را قانونی کرد. خاتمی رئیس جمهور و محمدرضا عارف، معاون اول او، سند را به تصویب هیئت دولت رساندند. دو وزارتخانه کشور و اطلاعات مأمور اجرایی این آیین نامه گردیدند. از این پس مهاجرین "افغانی" بعنوان موضوعی اطلاعاتی و امنیتی تلقی شدند و بکارگیری حتی مهاجرین مجاز تابع مقررات پیچیده تری می شد. هر نوع بکارگیری مهاجرین غیرمجاز، معامله با آنها، حمل و نقل و اسکان دادن آنان جرم امنیتی محسوب می گردید.

در عرض مدت کوتاهی به ناگهان چیزی حدود نیم میلیون کودک و عمدتاً دختر، رسماً بی هویت و بی شناسنامه شدند. از درس و تحصیل و نام نویسی در مؤسسات آموزشی و اداری محروم شدند.

اخراج شهروندان افغانستانی روزانه به بیش از صد و پنجاه هزار نفر رسید. در ابتدا، اسکان در شهرهای مجاور مرزهای شرقی و غربی ایران بکلی برای آنان ممنوع اعلام گردید.

تبعات زندگی مخفی شهروندان افغان در ایران

پس از اجرایی شدن "آیین نامه تسریع در روند بازگشت"، توسط دولت محمد خاتمی زندگی شهروندان افغانستانی وارد فاز دیگری شد. زندگی مخفی شرایط بسیار دشوارتری را به آنها تحمیل می کرد. همه چیز چند برابر قیمت می شد و فروش نیروی کار در مقابل، چند برابر ارزانتر و نامطمئن تر.

محرومیت از تحصیل فرزندان، از ابتدایی تا مدارج عالی دانشگاهی، تبعات غیرقابل جبرانی ایجاد کرد. دهها هزار کودک محروم از تحصیل ناچاراً به نان آوران خانواده بدل شدند تا چرخ سنگین زندگی "غیرمجاز" لنگان بچرخد.

اما وضعیت خرابتر از آنچه بود که انتظارش می رفت. اسکان شهروندان افغانستانی در ۳۷ شهر، در ۱۷ استان کشور ممنوع اعلام گردید. اقامت در بخشهایی از استانهای خوزستان، فارس، بوشهر، اصفهان، کرمان، خراسان جنوبی، خراسان رضوی، سمنان، قزوین، گلستان، مرکزی و یزد، برای اقامت شهروندان افغان ممنوع اعلام شد. فقط در سه استان تهران به جز منطقه خُجیر در منطقه ۱۳ شهرداری، استان البرز و قم مجاز اعلام شد. بخشدار مرکزی نوشهر اعلام کرد که حضور شهروندان افغان در بخش مرکزی این شهرستان کاملاً ممنوع است. این سیاست با شدت و خشونت سازمان یافته تری در زمان احمدی نژاد، سپس حسن روحانی ادامه یافت. در آن زمان اعلام کردند که مهلت قانونی برای تعیین وضعیت اقامت پناهندگان افغان در ایران رو به اتمام است و مردان مجرد مقیم استانهای تهران، اصفهان و خراسان رضوی باید ایران را تا خرداد ماه ۱۳۹۱ ترک کنند.

تحصیل کودکان افغانستانی که در هیچ یک از مقاطع تحصیلی رایگان نبود و در مدارس دولتی که تا چند برابر هزینه اعلام شده، شهریه آموزش پرداخت می شد برای بسیاری از دانش آموزان با پیشینه افغانستانی بدلیل غیر مجاز بودن ممنوع شد. در مواردی دانش آموزان به اصطلاح مجاز از تحصیل در مدارس روزانه محروم شدند و به ناچار در مدارس شبانه به تحصیل ادامه دادند. اعلام شد، برخی از کودکان افغانستانی که زادگاهشان ایران است، اجازه دارند در مدارس ایران تا مقطع دیپلم و در برخی رشته ها به مدت ۶ سال تحصیلات دانشگاهی کسب کنند. اما پس از آن اجازه کار و استفاده از تخصص شان را ندارند و به دنبال آن، اجازه اقامت در ایران را نیز از دست می دهند. انتخاب رشته های تحصیلی مانند فیزیک اتمی، فیزیک (گرایش هسته ای)، مهندسی هسته ای، مهندسی تسلیحات، مهندسی فناوری اطلاعات (گرایش امنیت اطلاعات، امنیت شبکه، مخابرات امن)، مهندسی هوافضا (کلیه گرایش ها)، مهندسی شیمی (گرایش صنایع پالایش، پتروشیمی، شیمیایی، معدنی، گاز، عملیات پتروشیمی)، مهندسی نگهداری هواپیما (هوانوردی، خلبانی، مراقبت پرواز، نمایش و نگهداری هواپیما)، الکترونیک

هواپیمایی، مهندسی فرماندهی و کنترل هوایی، تکنیک حوزه های نظامی، علوم و فنون هوانوردی، خلبانی هلیکوپتر، مهندسی تعمیر و نگهداری هلیکوپتر، اطلاعات نظامی، ایونیک هواپیما، علوم نظامی، ناوبری و فرماندهی کشتی، مدیریت و کمیسر دریایی برای مهاجرین ممنوع اعلام گردید. دولت در برخی استانها، سوپرمارکت ها، نانوائی ها و رانندگان تاکسی، اتوبوسهای شهری و بین شهری، خدمات دهندگان حمل و نقل و فروشندگان مواد غذایی را ملزم کرد که به افغانستانی ها خدمات ارائه ندهند و از آنها کارت اقامت بخواهند!

مسئولان دولتی استانهای فارس و خوزستان فروش کالا و مواد غذایی و ارائه خدمات عمومی و بهداشتی به اتباع خارجی غیرمجاز را ممنوع کردند و هشدار داده اند که با افراد خاطی به شدت برخورد خواهد شد. ممنوعیت رانندگی، ممنوعیت فروش مواد غذایی، ممنوعیت ورود به پارکها، ممنوعیت ارائه خدمات حمل و نقل افغانستانی ها بعنوان بخشی از فشارهای سازمان یافته دولتی علیه مهاجران افغان صورت رسمی بخود گرفت. ایرنا، خبرگزاری رسمی دولت ایران نوشت: "کارفرمایان و صاحبان حرفه ها و مشاغل در استان فارس باید قبل از ارائه خدمات به اتباع بیگانه، از هویت آنها با مشاهده کارت هویت و مجوز اقامت قانونی، اطمینان حاصل کنند". روزنامه "عصرمردم" چاپ شیراز نوشت: "نانوائی ها، سوپرمارکت ها و مراکزی که مواد غذایی می فروشند، در صورت عدم رعایت این طرح، پلمپ و جریمه خواهند شد". مدیرکل استان فارس دلیل این تصمیم را "آغاز فصل تابستان و منطقی بودن نگرانی کارشناسان بهداشت دانشگاه علوم پزشکی از شیوع بیماریهای مسری به واسطه اتباع خارجی غیر مجاز ذکر کرد". مسئولان دولتی اصفهان در ۱۳ فروردین ماه ۱۳۹۱ ورود شهروندان افغان به پارک صفا این شهر را ممنوع اعلام کردند.

در شهر یزد، روز دوشنبه پنجم تیرماه ۱۳۹۱ حمله سازمان یافته از سوی نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به خانواده های مهاجر افغان صورت گرفت. اوپاشان حکومت اسلامی خانواده های کارگر و مهاجر افغانستانی را زیر حمله ادامه در صفحه ۱۴

فاشیسم اسلامی علیه کارگران...

چوب چماق خود گرفتند و آلودگیهای آنها، همراه با مرد و زن و فرزندانشان را طعمه حریق کردند. بسیاری از خانواده‌ها از وحشت و برای نجات جان خود، آواره بیابانهای اطراف شهر شدند. مجروحین در بیمارستانها بعنوان غیرمجاز پذیرفته نشدند. مأمورین نظامی شکایت قربانیان این حادثه را بدون بررسی گذاشتند و از اقدام برای تأمین امنیت آنان نیز خودداری کردند.

در ششم تیرماه ۱۳۹۱، در روستای چهارستون از توابع سلماس در مرز ایران و ترکیه، جنایت هولناک دیگری به وقوع پیوست. یک گروه از افغانستانی‌ها از سوی نیروهای نظامی به گلوله بسته شدند. در این تهاجم نفرت‌انگیز، ۱۸ نفر جان باختند و ۵ نفر نیز بشدت زخمی شدند. این اقدامات ضد بشری از سوی بسیاری از سازمانها و نهادهای مدافع حقوق انسان، فعالین اجتماعی و نیز شخصیت‌ها و هنرمندان شناخته شده مورد اعتراض قرار گرفت.

تهاجم سازمان یافته همچنان ادامه یافت

سرهنگ رحیم رمضان آقای معاون پلیس راهور با اعلام ممنوعیت رانندگی افغانها، اعلام می‌کند: "مهاجران افغان حتی با کارت اقامت هم نمی‌توانند گواهینامه رانندگی بگیرند و گواهینامه افغانستانی نیز در ایران معتبر نیست. این محرومیت تنها شامل مهاجران افغانستانی مقیم ایران می‌شود و دیگر اتباع خارجی می‌توانند با مراجعه به معاونت اتباع بیگانه نیروی انتظامی، گواهینامه رانندگی دریافت کنند." در ۲۲ تیرماه سال ۹۳ نیز اشتغال اتباع با پیشینه افغان بطور رسمی در دستگاههای دولتی ایران ممنوع اعلام گردید. اقدام بعدی اخراج مهاجرین افغانستانی از کل استان مازندران بود. مسئولان دولتی استان مازندران پیشتر از این حضور اتباع افغانستان را در ۱۰ شهر ساحلی مازندران ممنوع کرده بودند.

از جمله محمدتقی شفیعی یکی از مسئولان این استان به خبرگزاری تسنیم می‌گوید: اتباع خارجی که بصورت غیرمجاز در استان حضور دارند "توسط نیروی انتظامی دستگیر می‌شوند." اتباع افغان ساکن در مازندران ۹۰ درصد وضعیت مالی "مطلوب" ندارند. مدیرکل اتباع و مهاجران خارجی در استانداری مازندران از ممنوعیت

اقامت و حضور اتباع افغان در این استان خبر می‌دهد و می‌گوید: "تنها آن دسته از اتباع افغان که مادران ایرانی دارند، می‌توانند در کشور زندگی کنند".

در شهر یزد از سوی نهادهای دولتی، بیلپوردهایی مبنی بر ممنوعیت حضور و تردد اتباع افغان "غیر مجاز" نصب می‌گردد. و عاقبت اقامت در ۱۷ استان ۳۷ شهر برای مهاجرین افغانستانی اکیداً ممنوع می‌شود.

سیاست ارازان کردن نیروی کار کارگران مهاجر افغانستانی

چهار دهه است، هزاران مهاجر و پناهجوی افغانستانی در گریز از جنگ و ناامنی، فقر و بیکاری در جستجویی مکانی امن از بد حادثه در دام جمهوری اسلامی ایران افتاده‌اند. نه فقط با محرومیت از ابتدایی‌ترین حق پناهندگی، که با نژادپرستی سازمان یافته دولتی در همه ابعاد اجتماعی، در سخت‌ترین مشاغل بعنوان کارگران ارزان، بیرحمانه مورد استثمار قرار می‌گیرند. این تنها بخشی از پرونده رسوای حکومت اسلامی در اعمال رفتار فوق‌خشن با شهروندان افغان و خانواده آنها است. در تمامی سالهایی که حکومت اسلامی با فریب سازمانهای جهانی خود را میزبان آوارگان و جنگ‌زدگان افغانستانی معرفی کرده است، جز با اعمال سیاستهای آشکارا نژادپرستانه، رفتار نکرده است.

صدها هزار شهروند افغانستانی که توانسته‌اند با تحمل مصایب و مکافات بسیار و رشوه‌های سنگین و آمایش‌های مداوم، موقتاً اقامت مجاز بگیرند در صف شاق‌ترین کارها و مشاغل قرار گرفته‌اند.

نگاهی گذرا به فهرست اعلام شده از سوی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی بخوبی نشان می‌دهد که چگونه برای استثمار کارگران افغان در ایران نقشه کشیده‌اند و قانون وضع کرده‌اند. از جمله مشاغل چهارگانه‌ای که کارگران افغانستانی مجاز می‌توانند در آن اشتغال داشته باشند به قرار زیر است:

۱- مشاغل سنگبری و سنگ‌تراشی.

۲- کارگری در کارگاههای کشاورزی مانند بیل‌زنی، سمپاشی، علوفه جمع‌کنی و امثال آن.

۳- مشاغل راه‌سازی و معدن از جمله تعمیر و نگهداری تونل، استخراج و حفاری معدن.

۴- مشاغل کشتارگاه مانند چوپانی، متصدی مرغداری و سلاخی دام و طیور و برخی مشاغل پراکنده مانند سوزاندن و امحاء زباله، بازیافت مواد شیمیایی، کمپوست سازی، تخلیه و نظافت مخازن، استخرهای فاضلاب یا کارگر کوره‌های ریخته‌گری.

به این فهرست باید جداسازی علنی مدارس دانش‌آموزان افغانستانی تا بی‌هویت و بی‌شناسنامه کردن بیش از نیم میلیون کودک به جرم داشتن پیشینه افغانستانی اعمال تبعیض سازمان یافته دولتی علیه آموزش کودکان و طبقه بندی ملیتی آنان را نیز افزود.

لشکر فاطمیون و قربانی کردن پناهجویان افغانستانی

ماجرای جوی‌ها و رقابت‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی با شروع جنگ در سوریه و دفاع از بشار اسد به بهانه نبرد با داعش و جبهه‌النصره، تحت لوای دفاع از مرقد زینب در ابعادی بسیار گسترده و پیچیده‌تری به سربازگیری از میان مهاجرین و پناهندگان افغانستانی دامن زد.

لشکر فاطمیون از میانه این فشار و تحمل فقر و تنگدستی و تهدید به اخراج و محرومیت آشکار از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی مانند حق اسکان و ایاب و ذهاب و اشتغال قانونی تا داشتن اوراق هویتی تا تعلق و وفاداری ایدئولوژیک به جمهوری اسلامی موجودیت یافت. هزاران نفر حتی از کودکان و نوجوانان با آموزشهای ابتدایی نظامی و چند هفته‌ای با وعده سرخرمن اقامت قانونی در ایران و پرداخت چند صد دلار دستمزد ماهانه، بسرعت روانه خط مقدم جبهه‌های جنگ در سوریه شدند. دیری نگذشت که اجساد انبوهی از این لشکر ناامید و سرگردان به ایران و افغانستان برگشت داده شد. در ابعادی حیرت‌انگیز، ده‌ها هزار معلول جنگی به جا ماند و وعده‌هایی که هر بار با فشار بیشتر برای رفتن چندباره به جبهه‌های جنگ پایانی نداشت. دوهزار کشته و نزدیک بیست هزار زخمی حاصل این فریبکاری رذیلاانه شد.

ناسیونالیسم ایرانی همسو و هم‌جهت با جنابات حکومت اسلامی

فاشیسم اسلامی علیه کارگران...

در کل چهار دهه جنایت حکومت اسلامی علیه مهاجرین افغانستانی و تمامی مصائب بی شمار و دردناکی که به آنان تحمیل می شود. از رضا پهلوی و تا پان ایرانیست های خشک مغز و کل جریان شونیستی - ناسیونالیستی تا جبهه ملی و همه طیف های سلطنت طلب، حتی برای حفظ ظاهر هم که شده اعتراضی علیه رفتار نژادپرستانه حکومت اسلامی نداشته و ندارند. نه تنها هرگز در هیچ کجا از حق شهروندی مهاجرین افغانستانی دفاع نکردند که با سکوت و لاپوشانی حقایق آشکار سرکوب سیستماتیک مهاجرین و پناهندگان افغانستانی، بر تمامی جنایات جمهوری اسلامی مهر تأیید زدند.

تحقیر میلیون ها انسان شریفی که به دام بازار بیرحم سرمایه اسلامی افتاده اند و وحشیانه استثمار می شوند خود بخشی از فرهنگ ارتجاعی ملیت گرایی متعفن ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و شریک این سودای بیرحمانه ضد انسانی است. یک پای ثابت ترویج بیگانه ستیزی و فرودست کردن مهاجرین افغانستانی، فرهنگ منحن ناسیونالیستی همین جریانات بوده است. نه کودکان محروم و بازمانده از تحصیل و کارگران خردسال با پیشینه افغانستانی در بیغوله های کارگاه های تولیدی و دپوهای زباله و کودکان رها شده در خیابانها مسئله شان بوده است و نه سرکوب خشن و بیرحمانه در بازار بیرحم کار و نه رفتار تحقیرآمیز در اردوگاه های تله سیاه و عسگرآباد و سفیدسنگ و گردنه تنباکویی و مهان شهرها و نه کشتار و به دریا ریختن کارگران مهاجر به دست مرزبانان.

چاره کار اتحاد جمعی کارگران و همبستگی عموم مردم با شهروندان افغانستانی است

مردم شریفی که سالها آوارگان و جنگ زدگان افغان را پذیرا شده اند و رابطه ای انسانی با آنها داشته اند، این بار هم باید در صف اول مبارزه با فاشیسم سازمان یافته حکومتی علیه شهروندان افغانستانی باشند.

کارگران افغانستانی و ایرانی در کنار هم تحت حاکمیت جمهوری اسلامی استثمار می شوند و از ابتدایی ترین حقوق اجتماعی خود بی بهره و محروم هستند. سرنوشت کارگران ایرانی و افغانستانی در هم

تنبه است. جمهوری اسلامی دشمن مشترک همه کارگران است.

مرز تراشی و بهانه رد مرز کردن، بخشی از توطئه سرمایه داران برای ارزاتر کردن نیروی کار کارگران افغان است. ملیت تراشی در بین کارگران چیزی جز ایجاد نفاق در جامعه کارگری نیست. کارگران افغانستانی باید در تشکلهای اعتراضی کارگری همدوش سایر هم طبقه های خود متشکل شوند و در همه اعتراضات حضور فعال داشته باشند. کارگران افغانستانی و خانواده های آنها، بخشی جدایی ناپذیر از کل طبقه کارگر ایران محسوب می شوند. تشکل های پیشرو و مبارز کارگری باید پرچمدار دفاع از کارگران افغانستانی باشند.

ضرورت هم گرایی نیروهای ...

سازنده، تلاش صادقانه، پیگیر و همگرایی نیروهای چپ و سوسیالیست ممکن نیست. نیروی چپ و آزادیخواه در جامعه افغانستان که تشنه رفاه و آزادی اند کم نیستند، این نیروها اگر که از تشنه و پراکنده گی بیرون آیند می توانند عامل تحولات عظیمی به نفع اکثریت فرودست و محروم جامعه گردند. بنابراین گزینه دیگری جز پذیرفتن وضعیت هولناک جاری و تمکین به بربریت سرمایه و یا شکل دادن به آلترناتیو آزادیخواهانه و رهایی بخش کارگری وجود ندارد. تا دیر نشده همدیگر را دریابیم و زمینه شکل یافتن قطب چپ و سوسیالیستی در جامعه را چه به لحاظ نظری و چه از جهت فعالیت عملی مساعد سازیم!

حدیث معراج و شکنجه...

رفتار نکنند و اگر مطیع شوهران شان نباشند، کیفر سخت خواهند دید. محمد یک شخص فریبکار بوده و او از روشهای مختلف برای مطیع ساختن زنان استفاده کرده است. پایان

عروج مبلغین خط ولایت...

<https://www.youtube.com/watch?v=kc-efXp18Cg>

منابع:

Kristian Berg Harpviken
Political mobilization among the
Hazaras of Afghanistan 1978 – 1992

۲_ پایگاه اطلاع رسانی شفقتا _ خبر گذاری شیخان _
افغانستان

Af.shafaqna.com

۳_ پایگاه اطلاع رسانی پیام آفتاب ، همکاری خبری
شیعه

payam – aftar.com

۴_ سوسیالیسم کارگری ، ارگان نشراتی سازمان
سوسیالیست های افغانستان

www.workersocialist.org

۵_ روزنامه اطلاع روز

www.etilaroz.com

در باب سردردها

کمونیست بودن زیباست،
حتی اگر دردهای بسیاری را باعث
گردد.
درد سر کمونیست ها
قرار است انگار که تاریخی باشد ،
که نه با تسکین دهنده ای
تنها اما با تحقق بهشت بر روی زمین
گردد آرام
این شد یه چیزی.
زیر سلطه سرمایه داری مخمان زیان
می بینند
و مغزهایمان دریده می شوند.
در مبارزه برای انقلاب، مغز های ما
بجب به تأخیر افتاده ای اند
در ساخت و ساز سوسیالیسم
ما برای دردسر برنامه ریزی می کنیم
کاملاً برعکس- این کاهش نمی دهد آنرا
کمونیسم، در میان چیزهای دیگر،
آسپرینی به اندازه خورشید است.

شاعر: دالتون Roque Dalton

ترجمه از: ژاله سهپند

حدیث معراج و شکنجه شدن زنان

صمیم آزاد

کند که "زنی را دیدم که به سینه‌هایش آویزان است." جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید که: "آن زنی که با سینه‌هایش آویزان شده بود، کسی بود که از همسری با شوهرش سر باز می زد."

واقعاً چندی آور و تکان دهنده است! خدایی که رحمان و رحیم و عادل توصیف می شود، زنی را به جرم همسری نکردن با سینه‌هایش آویزان کرده است!

۴- شکنجه شدن یک زن به جرم زینت کردن برای مردم!

در دین اسلام جرم زینت کردن زنان خیلی سنگین بوده و کیفرش خیلی سخت است. در این مورد نیز به نقل از محمد گفته اند: "زنی را دیدم که گوشت بدنش را می خورد و آتش از زیرش شعله ور می شد!" چرا و جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "آن زنی که گوشت بدنش را می خورد، زنی بود که بدنش را برای مردم زینت می کرد."

چه جنایت وحشتناکی! خدایی که رحمان و رحیم و عادل توصیف می شود، زنی را به جرم زینت کردن برای مردم آتش در زیرش روشن کرده و وی از گرسنه گی گوشت بدن خودش را می خورده است!

۵- شکنجه شدن یک زن به جرم ناپاکی!

در دین اسلام ناپاکی جرم بوده و کیفرش خیلی سخت است. محمد در حدیث معراج ادعا می کند که: "زنی را دیدم که پاهایش به دست‌هایش بسته شده و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط شده‌اند."

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "آن کسی که دست‌هایش به پاهایش بسته و مار و عقرب‌ها بر او مسلط شده بود، آن زنی بود که آب وضو و لباسش ناپاک بود و از حیض و جنابت غسل نمی کرد و اهل نظافت نبود و نماز را کوچک می شمرد."

چه جنایت وحشتناکی! خدایی را که اسلام‌یون رحمان و رحیم توصیف می کنند، زنی را به خاطر ناپاکی لباسش، آب وضویش، غسل نکردن به خاطر حیض و کوچک شمردن نماز، دست‌هایش را به پاهایش بسته کرده و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط شده‌اند. ادامه در صفحه ۱۷

و امامان شان حجاب را بر زنان تحمیل می کنند. زنانی که حجاب نپوشند توهین، تحقیر، اذیت و شکنجه می شوند.

در حدیث معراج به نقل از محمد آمده است: "زنی را دیدم که با موهایش آویزان شده و مغز سرش می جوشید." چرا و جرم آن زن چه بوده است؟ به ادعای محمد جرمش بی حجابی بوده و موهایش را از مردان نامحرم نمی پوشانده است. محمد می گوید: "زنی که با موهایش آویزان شده بود، کسی بود که موهایش را از مردان نامحرم نمی پوشاند."

واقعاً وحشتناک است! اسلام‌یون خدایشان را دانا، عادل و رحمان و رحیم توصیف می کنند، اما خدایشان زنی را به خاطر بی حجابی از موهایش آویزان نموده و مغز سرش را جوشانده است!

۲- شکنجه شدن یک زن به جرم اذیت کردن شوهرش!

در دین اسلام اذیت شدن زنان توسط شوهران شان جرم نیست و مردان حق دارند که زنان نافرمان شان را تنبیه و کتک کاری نمایند. اما زنان حق ندارند که شوهران شان را آزار و اذیت نمایند. اذیت شدن شوهران توسط زنان جرم سنگین و کیفر سخت دارد. محمد راجع به اذیت شدن شوهران توسط زنان در حدیث معراج چنین ادعا کرده است: "زنی را دیدم که با زبانش آویزان است و حمیم (آب جوش جهنم) در حلقوم او ریخته می شود!"

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد ادعا می کند که: "زنی که با زبانش آویزان شده بود، کسی است که شوهرش را اذیت می کرد."

واقعاً وحشتناک است! خدای محمد زنی را به جرم اذیت کردن شوهرش با زبانش آویزان کرده و آب جوش جهنم را در حلقوم اش ریخته‌اند است!

۳- شکنجه شدن یک زن به جرم سر باز زدن از همسری با شوهرش!

در دین اسلام همسری نکردن با شوهر جرم است و کیفرش خیلی سخت. محمد در حدیث معراج ادعا می

اسلام گرایان و جریانات اسلامی ادعا می کنند که دین شان مدافع حقوق زنان است. زنان در دین شان شائون و حرمت دارند، احترام می شوند و همه نوع حقوق به آنها داده شده است. همچنین اسلام گرایان ادعا می کنند که خدایشان دانا، عادل، بخشنده و مهربان است. اما وقتی حدیث معراج را بخوانید و راجع به متن این حدیث عمیقاً تأمل کنید، می فهمید که ادعای اسلام‌یون، ادعای پوچ و بی بنیاد است.

روایات مختلف دربارهٔ معراج از قول محمد نقل شده است. یکی از این روایات، روایتی است راجع به شکنجه شدن زنان خطاکار (خطاکار از نظر محمد). این روایت یکی از معروف ترین روایتها راجع به معراج است.

فرض من این است که خدا وجود دارد، هفت آسمان وجود دارد و محمد بر براق سوار شده به آسمانها رفته و حوادث مختلف و از جمله شکنجه شدن زنان خطاکار را مشاهده کرده است. می خواهم از روی این روایت نشان بدهم که خدای محمد نه دانا است، نه عادل است، نه مهربان و نه بخشنده. همچنین زن در دین اسلام نه شائون و حرمت دارد، نه احترام می شود و نه آزادی و اختیار دارد.

محمد در حدیث معراج ادعاهای عجیب و غریب زیادی نموده است. در حدیث معراج از زنان خطاکاری (خطاکار از نظر محمد) یاد شده که بیرحمانه شکنجه می شده‌اند. به خطاها، کیفرها و شکنجه های آن زنان توسط خدا توجه فرمایید:

۱- شکنجه شدن یک زن به جرم بی حجابی!

در دین اسلام زنان بی اختیار بوده و و به ویژه در گزینش تن پوش خویش هیچ نوع آزادی ندارند. زنان و دختران باید حجاب بپوشند. بی حجابی زشت و فساد دانسته شده و جرم و کیفر دارد. راجع به حجاب دوتا آیه هم در قرآن آمده و در آن آیات به زنان دستور داده شده که سر، گردن و سینه‌هایشان را با مقنعه بپوشانند. همه اسلام گرایان و جریانات اسلامی با استفاده از آیات قرآن، سنت محمد، خلفای راشدین

حدیث معراج و شکنجه...

عقرب ها را بر او مسلط کرده است! آیا چنین خدای بی رحم، ظالم و شکنجه گر را رحمان و رحیم توصیف کرده و وی را پرستش می کنید؟!

۶- شکنجه شدن یک زن به جرم زنا!

در دین اسلام جرم رابطه جنسی خارج از ازدواج خیلی سنگین است. اگر زنان و مردان رابطه جنسی خارج از ازدواج برقرار نمایند، آنها زناکار خوانده می شوند. به دستور دین اسلام زنان زناکار محصن باید سنگسار شوند و مردان زناکار باید ۱۰۰ ضربه شلاق زده شوند.

همچنین محمد در حدیث معراج در این رابطه گفته است: "زنی کر و کور و لال دیدم که در صندوقی از آتش قرار دارد و مغزش از بینی اش بیرون می آید و بدنش از جزام و برص تکه تکه می شود!"

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "آن کسی که کر و کور و لال شده بود، زنی بود که از راه زنا صاحب فرزند می شد و آن را به شوهرش نسبت می داد!"

خیلی وحشتناک است! می بینید که محمد ادعا می کند که زنی را در معراج دیده که کر، کور و لال بوده است چون او در زمان حیاتش رابطه جنسی خارج از ازدواج برقرار می کرده و از این طریق صاحب فرزند می شده و فرزندش را به شوهرش نسبت می داده است. به خاطر این اعمالش خدا او را در صندوق آتش قرار داده، و مغزش از بینی اش بیرون میآمده و بدنش از جزام تکه تکه می شده است! آیا دیندارانی که چنین خدای ظالم و شکنجه گر را عادل و رحمان و رحیم توصیف می کنند شارلاتان نیستند؟

۷- شکنجه شدن یک زن به جرم بیرون رفتن از خانه!

در دین اسلام زنان حق ندارند که بدون اجازه شوهران شان از خانه هایشان بیرون بروند. اگر آنها بدون اجازه شوهران شان بیرون بروند، مرتکب جرم شده و کیفرشان خیلی سنگین است. درای مورد نیز به نقل از محمد گفته می شود که: "در آن شب زنی را دیدم که با پاهایش در تنوری از آتش آویزان شده است!"

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "آن زنی که با پاهایش آویزان شده بود، زنی بود که بدون اجازه شوهرش از خانه خارج می شد." واقعاً وحشتناک است! خدایی که عادل، دانا و رحمان و رحیم توصیف می شود، پاهای زنی را به خاطری که بدون اجازه شوهرش بیرون رفته، در تنوری از آتش آویزان نموده است.

۸- شکنجه شدن یک زن به جرم عرضه کردن خویشتن به مردان!

در دین اسلام عرضه کردن زنان به مردان نامحرم جرم بوده و مجازاتش خیلی سخت است. محمد ادعا می کند که: "در شب معراج زنی را دیدم که گوشت بدنش را از ابتدا و انتها با قیچی آتشین تکه تکه می کند."

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید که: "آن زنی که گوشتش را با قیچی تکه می کرد، کسی بود که خودش را به مردان عرضه می کرد."

چه جنایت وحشتناکی! خدایی که عادل، بخشنده و مهربان توصیف می شود، او به زنی دستور داده است که خودش با دستان خویش گوشت بدنش را با قیچی آتشین تکه تکه بکند و آن زن دستورش را اجرا نموده است.

۹- شکنجه شدن یک زن به جرم واسطه ی رابطه نامشروع!

در دین اسلام کسی که واسطه رابطه نامشروع میان زنان و مردان باشد، او مجرم محسوب شده و کیفرش خیلی سنگین است. به ادعای محمد توجه فرمایید: "زنی را دیدم که صورت و دستانش می سوزد در حالی او مشغول خوردن امعاء و احشاء خود ش است."

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "آن زنی که امعاء و احشاء خود را می خورد در حالی که صورتش آتش زده می شد، اهل قیادت (قوادی) بود (واسطه رابطه نامشروع می شد)."

واقعاً وحشتناک است! خدایی که رحمان و رحیم توصیف می شود، او صورت و دستان زنی را که واسطه رابط جنسی خارج از ازدواج بوده، سوزانده و به او دستور داده که روده ها و بقیه دستگاه گوارش خودش را بخورد و او خورده و محمد تماشا می کرده!

«امعاء و احشاء» به معنی روده ها و دیگر اعضای درونی بدن به ویژه دستگاه گوارش می باشند.

۱۰- شکنجه شدن یک زن به جرم دروغ گفتن و سخن چینی کردن

در دین اسلام سخن چینی و دروغ گفتن جرم است و مجازات شان خیلی سنگین می باشد. محمد در این زمینه چنین "درفشانی" می کند: "زنی را دیدم که سرش، سر خوک بود و بدنش بدن الاغ و بر روی آن هزاران هزار عذاب مختلف قرار داشت."

جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "آن زنی که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن الاغ، زنی سخن چین و کذاب بود."

واقعاً حیرت انگیز است! زنی به خاطری که دروغ گفته و سخن چینی کرده، خدای محمد سرش را سر خوک و بدنش را بدن الاغ ساخته و وی را دچار هزاران نوع عذاب کرده است!

۱۱- شکنجه شدن یک زن به جرم آوازخوانی و ناله گری و حسادت!

در دین اسلام آوازخوانی، ناله گری و حسادت ممنوع بوده و مجازاتش خیلی سنگین می باشد. محمد ادعا می کند که در معراج: "زنی را به شکل سگی دیدم در حالی که آتش از مقلدش وارد و از دهانش خارج می شد و فرشتگان با گرزهایی از آتش بر سر و بدنش می زدند." جرم آن زن چه بوده است؟ محمد می گوید: "زنی که به شکل سگ بود و آتش از پشتش وارد و از دهانش خارج می شد، زنی غناء خوان و ناله گر و حسود بود."

این دیگر از همه وحشتناکتر است! آیا خدایی که زنی را به خاطر حسادت و ناله گری و آوازخوانی سگ درست می کند، آتش را از مقلدش داخل و از دهنش بیرون می کند و فرشتگان را دستور میدهد که با گرزهای آتشین بر فرق سرش بکوبند، وی رحمان و رحیم و عادل است؟!

در پایان حدیث معراج محمد می گوید که: "وای بر زنی که همسرش را خشمگین کند و خوش به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد." حتماً جرم و کیفر زنی که همسرش از او ناراض و خشمگین باشد، خیلی سنگین می باشد که محمد کلمه «وای» را به کار برده است. اکنون به متن کامل حدیث معراج توجه فرمایید:

متن این روایت به شرح ذیل است: «امام علی (ع) می فرماید: من به همراه فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد شدیم. دیدیم که آن حضرت به شدت گریه می کند. به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا! چه چیزی باعث شده است که شما این طور گریه کنید؟ پیامبر فرمود: شبی که به آسمان رفتم، زنانی از امتم را دیدم که دچار عذاب شدیدی شده اند. من از دیدن این صحنه به

حدیث معراج و شکنجه...

شدت متأثر شدم و به همین دلیل به گریه افتادم. زنی را دیدم که با موهایش آویزان شده و مغز سرش می جوشد. زنی را دیدم که با زبانش آویزان است و حمیم (آب جوش جهنم) در حلقوم او ریخته می شود. زنی را دیدم که به سینه هایش آویزان است. زنی را دیدم که گوشت بدنش را می خورد و آتش از زیرش شعله ور می شود. زنی را دیدم که پاهایش به دست هایش بسته شده و مارها و عقربها بر او مسلط شده اند. زنی کر و کور و لال دیدم که در صندوقی از آتش قرار دارد و مغزش از بینی اش بیرون می آید و بدنش از جزام و برص تکه تکه می شود. زنی را دیدم که با پاهایش در توری از آتش آویزان شده است. زنی را دیدم که گوشت بدنش را از ابتدا و انتها با قیچی آتشین تکه تکه می کند. زنی را دیدم که صورت و دستانش می سوزد در حالی او مشغول خوردن امعاء و احشاء خود است. زنی را دیدم که سرش سر خوک بود و بدنش بدن الاغ و بر روی آن هزاران هزار عذاب مختلف قرار داشت. زنی را به شکل سگی دیدم در حالی که آتش از معقدش وارد و از دهانش خارج می شد و فرشتگان با گرزهایی از آتش بر سر و بدنش می زدند.

حضرت فاطمه (س) گفت: ای عزیزم و ای نور چشم! من به نفرمایید که اعمال و سیرت این افراد چه بود که خداوند این عذابها را برای آنان قرار داد.

پیامبر خدا (ص) فرمود: ۱- زنی که با موهایش آویزان شده بود، کسی بود که موهایش را از مردان نامحرم نمی پوشاند. ۲- زنی که با زبانش آویزان شده بود، کسی است که شوهرش را اذیت می کرد. ۳- آن زنی که با سینه هایش آویزان شده بود، کسی بود که از همسری با شوهرش سر باز می زد. ۴- آن زنی که با پاهایش آویزان شده بود، زنی بود که بدون اجازه شوهرش از خانه خارج می شد. آن زنی که گوشت بدنش را می خورد، زنی بود که بدنش را برای مردم زینت می کرد. آن کسی که دست هایش به پاهایش بسته و مار و عقربها بر او مسلط شده بود، زنی بود که آب وضو و لباسش ناپاک بود و از حیض و جنابت غسل نمی کرد و اهل نظافت نبود و نماز را کوچک می شمرد. آن کسی که کر و کور و لال شده

بود، زنی بود که از راه زنا صاحب فرزند می شد و آن را به شوهرش نسبت می داد. آن زنی که گوشش را با قیچی تکه می کرد، کسی بود که خودش را به مردان عرضه می کرد. آن زنی که امعاء و احشاء خود را می خورد در حالی که صورتش آتش زده می شد، اهل قیادت بود (واسطه رابطه نامشروع می شد). آن زنی که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن الاغ، زنی سخن چین و کذاب بود. زنی که به شکل سگ بود و آتش از پشتش وارد و از دهانش خارج می شد، زنی غناء خوان و ناله گر و حسود بود.

پس از آن فرمود: وای بر زنی که همسرش را خشمگین کند و خوش به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد. (سند روایت فوق که در کتاب «عیون اخبار الرضا (ع)» شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ق) آورده شده، بدین شرح است: «علی بن عبدالله وراق، محمد بن ابی عبدالله کوفی، سهل بن زیاد آدمی، عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، محمد بن علی، رضا، موسی بن جعفر، جعفر بن محمد، محمد بن علی، عن ابیه علی بن الحسین، حسین بن علی، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.»)

راجع به حدیث معراج باید گفت:

۱. محمد یک شخص دروغگو و فریبکار بود. او به دروغ ادعا می کرد که جایی در طبقه هفتم آسمان وجود دارد به اسم «عرش». او ادعا می کرد که جایگاه خدایش در عرش است. چند هزار سال می شود که متفکران ادیان ابراهیمی از موجودیت عرش سخن گفته اند، اما هیچکدام شان وجود عرش را به اثبات رسانده نتوانسته و تفاسیر مختلف راجع به عرش ارائه کرده اند. هیچ نوع شواهد و مدارک علمی وجود ندارد که وجود عرش را به اثبات برساند. عرش وجود عینی ندارد و اگر عرش وجود عینی می داشت، حتماً کشف می شد.

۲. آسمان فضای بالای کره زمین و فضای میان ستاره ها و کهکشانها است. فضا لایتهایی بوده و هفت آسمان دروغ و خرافه یی بیش نیست. مفسران قرآن به دروغ ادعا می کنند که هفت آسمان وجود دارد و عرش در آسمان هفتم قرار دارد. آنها نه موجودیت عرش را به اثبات رسانده می توانند و نه وجود هفت طبقه آسمان را.

۳. رفتن محمد به آسمان مطلقاً دروغ است. کسانی که خردمند باشند، هرگز باور نمی کنند که محمد بر براق (خربالدار) سوار شده و به آسمان رفته باشد. برای رفتن به آسمان نیاز به سفینه است. سفینه توسط دانشمندان ساخته می شود، برای ساختن سفینه بودجه هنگفتی نیاز

است. دانشمندان سفینه را بر موشک نصب می کنند، سپس موشک را شلیک می کنند و موشک سفینه را به خارج از جو/اتمسفر زمین می رساند. موشکی که سفینه را انتقال می دهد، باید خیلی قدرتمند باشد تا که بر «قوة جاذبه زمین» و «فشار هوا» غلبه بکند. در غیر آن، مطلقاً غیر ممکن است که سفینه به خارج از اتمسفر/ جو زمین انتقال پیدا بکند. رفتن محمد با خر بالدار به آسمان یکی از بزرگترین دروغ های تاریخ بشر است.

۴. فرض کنیم که محمد با خر بالدار به آسمان رفته و شکنجه ها و عذابهای وحشتناک زنان را مشاهده نموده. در آنصورت، «رحمان و رحیم» و «عادل» بودن خدای محمد مطلقاً زیر سوال می رود. زنانی که توسط خدا شکنجه شده، آنها تقصیری نداشته اند. اگر بعضی از کارهای آنها غیر اخلاقی بوده، شکنجه و عذاب شدن آنها به شکل بینهایت وحشتناک، رحمان و رحیم و عادل بودن خدای محمد را مطلقاً زیر سوال می برد.

۵- به نظر من همسری نکردن با شوهر، جرم نیست. زنان حق دارند که برده های جنسی مردان نباشند. بدنهای زنان متعلق به خودشان اند. خودشان باید تصمیم بگیرند که با شوهران شان همسری کنند یا نه. اگر آنها دوست نداشته باشند که همسری بکنند، آنها مجرم نیستند. همچنین زینت و آرایش کردن برای مردم، جرم نیست. زنان حق دارند که خود را آرایش بکنند و بیرون بروند. آرایش زیبایی است و محمد آدم مریض و متعصب بوده که چنین چرندیات را بر زبان آورده است. نشان دادن موی سر به مردان نامحرم هم جرم نیست. زنان حق دارند که حجاب داشته باشند و یا بی حجاب باشند. در صورتی که زنان بخواهند حجاب نپوشند، آنها مجرم نیستند. ناپاک بودن، ناله گری، حسادت، دروغ گفتن و سخن چینی هم جرم نیستند. اگرچه سخن چینی، دروغ گفتن، حسود بودن و ناپاک بودن غیر اخلاقی می باشند، اما شکنجه های بیرحمانه زنان به خاطر این مسایل، ظالم بودن و قسی القلب بودن خدای محمد را ثابت می سازد.

۶- در پایان باید گفت که حدیث معراج برای ترساندن زنان و مطیع ساختن ایشان اظهار شده. محمد یک شخص بینهایت حسود و مردسالار بود. او می خواست زنان برده های جنسی مردان باشند، مطیع شوهران شان باشند، اختیار شان به دست شوهران شان باشد و مطابق به میل و خواست شوهران شان رفتار نمایند. این حدیث اظهار شده تا که به زنان بفهماند که اگر مطابق به دستورات و قوانین اسلام ادامه در صفحه ۱۵

نظام اقتصادی حاکم در افغانستان سرمایه

داری است

قانون اساسی افغانستان با آن همه تناقضاتی موجود در آن، همه مؤلفه های معمول در یک نظام سرمایه داری را بر می تاباند. از آن جمله اصل دموکراسی، انتخابات، اصالت فرد، و نظام جمهوری، برابری افراد در برابر قانون (حد اقل بر روی کاغذ) را نام برد. نکات فوق و مثال های زیادی از این دست همه مؤلفه های جامعه یی اند که سرمایه داری است.

اعتراض: وضعیت طبقه ی کارگر در افغانستان و آگاهی طبقاتی در میان کارگران را چگونه می بینید و اینکه جریان چپ، چهاردهه سرکوب و شکست را تجربه کرده با توجه به شرایط متفاوتی که پس از حاکمیت مجاهدین و طالبان به وجود آمد. این جریان نتوانست دوباره فعال شود دلیل آن چیست؟

یونس سلطانی: طبقه کارگر در افغانستان به شکل یک طبقه منسجم و متشکل وجود ندارد. هیچ حزب سیاسی یی که مبارزه طبقاتی در محراق فعالیت هایش بوده باشد و برای منافع طبقه کارگر کار و پیکار نماید، در افغانستان وجود ندارد. بنا بر آن طبقه کارگر در افغانستان نتوانسته است به عنوان طبقه یی برای خود عرض وجود نماید.

در نبود حزب طبقه کارگر عوامل گوناگون دیگر که به عنوان وسیله ای در دست سرمایه داری اتحاد طبقه کارگر را به چالش می کشد، پدیده های دین و ناسیونالیسم هستند. طبقه ای در قدرت علاوه بر مالکیت بر وسایل تولید، تغذیه امور ذهنی افراد در جامعه را نیز در اختیار داشته، و با استفاده از آن همواره در تلاش ایجاد میکانیزمی برای کنترل ذهن و کنش آحاد جامعه اند.

پدیده های مانند ملت، دولت ملی، حاکمیت ملی، میهن و استقلال که همه زاده ناسیونالیسم هستند، پدیده هایی اند که در بستر بورژوازی رشد یافته و در جهت منافع بورژوازی کاربرد دارند. حاکمیت ملی، دفاع از دولت ملی و یا در صف دفاع ایستادن از ملت یا ملیتی مشخصی، هیچ گرهی از مشکل کارگران را نمیتواند باز کند. برعکس همین پدیده ها کافیست که بتواند هویت طبقاتی کارگران را به حاشیه کشیده، کارگران را در برابر هم دیگر شان قرار داده و حاکمیت نظام را با این شیوه استمرار بخشد.

برتر شمردن تعلق ملیتی - تباری طبقات فرادست در عمل هم وضعیت را به گونه یی تنظیم می نمایند که کارگران تصور کنند سرمایه داران یک واحد جغرافیایی ملیت خود شان را برتر از سرمایه داران ملیت های دیگر می دانند. مثلاً کارفرمایان افغانستان بیشتر کارگران افغانستانی را استخدام می کنند تا پاکستانی، به همین گونه کارفرمایان یک قوم و تبار هم تلاش می کند تا از قوم و تبار خود کسانی را به کار گمارد. با این ترفند به کارگران القا می نمایند که منفعت شان بیشتر در همبستگی با هم تباران خود شان تأمین میگردد تا در پیوند طبقاتی شان.

تعالیم دینی هم کارگران را عملن از تعرض به مالکیت بر وسایل تولید که در ملکیت طبقه سرمایه دار است، با توجیه این که بنابر باور ها و تعالیم دینی حرام است، برحذر میدارد. ثروت مند بودن را به این دلیل که تأثیر توجیه خدا بر فرد ثروتمند است، سبب منزلت میداند. فقر و تحمل فقر را امتحان الهی و کسانی را که با صبوری بدبختی های ناشی از فقر را تحمل کنند، با وعده پاداش به قیامت، از هر گونه عاملیت باز میدارد. زنان کارگر را به دلایل احکام حاکم اخلاقی در جامعه از جامعه و محیط کار به حاشیه رانده و صف کارگران را بیشتر تجرید می نماید.

بسیاری از نیرو های مدعی دفاع از کارگر نیز برنامه هایی که در فوق به عنوان عوامل افتراق کارگران به آنها اشاره گردید، در محراق فعالیت های شان دارند. آنها مثلاً به بهانه احترام به باور توده ها هر گونه خرافات اجتماعی را توجیه می کنند. دفاع از حاکمیت ملی، میهن پرستی و کسب استقلال معیاری برای سنجش انقلابی بودن اعضای شان است. رسماً در نشرات و تبلیغات شان، مبارزه کار و سرمایه را به نفع جنگ آزادیخواهی از امپریالیست ها تعطیل می کنند.

کوتاه این که آنها در مبارزه سیاسی شان از ابزاری استفاده مینمایند که طبقات حاکم چه در صف دولت و چه در قطار گروه های افراطی مهارت بسا بیشتر از آنها در استفاده از آن ابزارها را دارند. ادعا و عمل آنها در تناقض عمیق با همدیگر قرار دارند چون آنچه را که ادعا مینمایند به باور آنها تبدیل نشده است. عده دیگری علی الرغم ادعای به اصطلاح چپ بودن و کارگری بودن به دلیل منافع عینی طبقاتی شان جریان های بورژوا ناسیونالیست اند، که نام و نشان های انقلابی در راستای مبارزه برای دفاع از کارگران را به عاریت گرفته اند. به

این دلایل آنها عملن امکان اینکه به عنوان یک آلترناتیف در معادلات قدرت ظاهر گردند را ندارند. زمانی که به اصطلاح پیش گامان دفاع از منافع کارگران و سازمان های چپ از این مشکلات در رنج باشند، طبعاً وضعیت طبقه کارگر نمیتواند تعریف خوبی داشته باشد. نکته ای دیگری که از نظر من اهمیت دارد این است که نیرو های چپ، به تاریخ این جنبش در افغانستان با دید عمیق انتقادی بپردازند. هر دو نحله چپ در افغانستان از همان آغاز فعالیت های شان علی الرغم آنچه در برنامه ها و شعار شان به آن می پرداختند، در عمل فرا تر از تلاش برای تحقق عروج بورژوازی انجام نداده اند.

انقلاب ارضی، توزیع زمین به دهقانان، میهن پرستی، رشد صنایع ملی و پیشرفت افغانستان که هیچ کدام ربطی به منافع طبقه کارگر ندارد، محور فعالیت های آنها را تشکیل میداد. عضویت در سازمان ها و احزاب چپ، بیشتر بر تعلقات تباری و سمتی استوار بوده است و هیچ تلاش مبتنی بر یک برنامه علیه ناسیونالیسم و تبار گرایی نداشته اند. حتی در مواردی که بعضی از کادر ها به نقد تشکل هایی پرداخته اند، نقد ها بر محور تبار گرایی و تعلقات سمتی بوده و طرح خود مختاری به عنوان راه حل پیشنهاد شده است. این ها همه مواردی اند که بایست بیرحمانه نقد گردند. نکاتی که به آنها اشاره گردید، از دید من عواملی بازدارنده ای بوده اند که نگذاشته است نیرو های چپ بتوانند به عنوان یک آلترناتیف در جامعه نقش بازی کنند. با نقد و ایجاد تغییر در این سنت فکری، با بیرون شدن از محدوده تنگ و به شدت مشم‌خز کننده محفل گرایی تعمیم و گسترش آگاهی طبقاتی و مادیت بخشیدن به آن با ایجاد یک حزب رزمنده که در یک رابطه دینامیک با طبقه یی که به آن مربوط است و از همان ابتدا کسب قدرت سیاسی هدفش باشد، نیرو های چپ میتوانند در تحولات سیاسی و تقویت جنبش کارگری نقش داشته باشند.

اعتراض: توافقنامه ی آمریکا با طالبان، گزینه ی شرکت طالبان را در قدرت یا بر سر کار آوردن این گروه را دنبال می کند. هر دوی این گزینه، برای افغانستان خطرناک است. چه راهی را برای نجات افغانستان و تقویت روند آزادی خواهی مناسب می بینید؟

یونس سلطانی: ما فعالان جنبش کارگری و سوسیالیسم از همان آغاز به منطقی تبانی قدرت های امپریالیستی در رأس آمریکا با طالبان، بر اساس پیوند و ادامه در صفحه ۲۰

نظام اقتصادی حاکم در افغانستان سرمایه داری است

نیاز متقابل سیاسی آنها به هم بارها پرداخته ایم. این دیگر راز آشکاری است که طالبان یکی از محصولات پروژه اسلام سیاسی است که غرب درمهندسی و انکشاف آن نه تنها در افغانستان که در عراق، سوریه، لیبی و شاخ آفریقا مستقیم دست داشته است. یکی از خصوصیات عمده طالبان و همه تروریست های اسلامی فرا گرفتن آموزه هایی در ایجاد قابلیت بالا در معامله برای کسب امتیاز است. همین خصوصیت به رقبای بین المللی آمریکا امکان کنترل بر فعالیت های طالبان را فراهم ساخته است. از سوی دیگر طالبان آن گونه که تبلیغ می گردد یک گروه کاملاً همدست نیست. تعلقات تباری و سمت گرایی آنها راهم به شاخه های متعددی تقسیم نموده است که نمود هایی از آنها را در جریان انتخاب رهبر فعلی آنها مشاهده نمودیم. همچنان آمریکا هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی دیگر در موقعیتی نیست که کنترل مؤثر بر جناح های مختلف طالبان و حامیان محلی طالبان از جمله دستگاه استخبارات پاکستان داشته باشد.

من بر این باورم که قبل از همه بایست توهم مردم در کسب کمک از آمریکا و متحدان بین المللی آنها در مقابله علیه طالبان زوده شود. ماهیت باور های عصر حجر طالبان که جنایات طالبان با آن توجیه می گردد، بایست بیرحمانه نقد و افشا گردد. فعالان جریان های چپ بایست با یک برنامه عمل همگون ماهیت صلح ارتجاعی با طالبان را افشا نموده و با یک صف متشکل که از جنایات طالبان متضرر شده اند در برابر امتیاز هایی که به طالبان داده میشود، در برابر آزادی هزاران جنایتکار طالب از زندان ها به پایستند.

اعتراض: طبقه کارگر و محروم جامعه، از زمانی که ویروس کرونا انتشار پیدا کرده، بیشتر دچار مشکل شده است. این روزها این طبقه در جهان و افغانستان با شرایط سختی مواجه است. چه سازوکاری را برای رسیدگی به مشکلات کارگران پیشنهاد می کنید؟

یونس سلطانی: تجربه مبارزه با مهار کردن ویروس کرونا که شاید مصاب شدن به آن بدون

تفکیک طبقاتی باشد ولی پروسه تداوی آن جدآ طبقاتی است، نشان داده است که قرنطین، حفظ فاصله فزیکتی در محل و مسیر کار، و مراعات کردن توصیه های کارشناسان در ضد عفونی کردن دست و اشیایی که در تماس با آن ها هستیم، خیلی مؤثر است. این همه در صورتی ممکن است که اراده سیاسی و امکانات مادی برای تأمین آن وجود داشته باشد. در افغانستان به دلایل متعدد از جمله رقابت ها بر سر پست ریاست جمهوری، عدم همکاری با مسوولان صحی به دلایل قومی و سمتی، چالش های جدی امنیتی، و عدم هم آهنگی نهاد های مختلف دولتی با تأسّف مبارزه با ویروس کرونا در اولویت قرار داده نمی شود. علاوه بر آنکه امکانات کافی صحی در دسترس نیست، هیچ برنامه اقتصادی مشخصی برای تأمین زندگی کارگرانی که فاصله شان با قطعی به قیمت فروش یک روز نیروی کار شان است، ندارد.

اما در چنین شرایطی که مسأله مرگ و زندگی کارگران روز مزد در میان است، مبالغ هنگفتی برای تأمین زندگی مجلل جانبانی چون گلبدین حکمتیار یا وزارت نام نهاد صلح هزینه می گردد. در چنین شرایطی ایجاب میکند که مردم علیه اولویت های مصلحتی دولت دست به اعتراض بزنند. دولت بایست ناگزیر گردد با قطع هزینه های زندگی مجلل جنایتکارانی چون گلبدین و نهاد هایی چون کمیسیون های صلح با طالبان و وزارت صلح زمینه مادی قرتین را مهیا نماید.

اعتراض: آن گونه که می بینید در ماندگی نظام سرمایه داری برای مقابله با ویروس کرونا، مشکلات اجتماعی و اقتصادی ای را به وجود آورده است. بحث تبدیل نظام سرمایه داری را به نحوی مطرح کرده است. پس از آن که جهان از خطر کرونا در آمان شود، آیا ذهنیت ها و شرایط برای تقویت نظام سوسیالیستی، آماده تر خواهد بود؟

یونس سلطانی: ویروس کرونا در پهلوی تحمیل مرگ و میر صدها هزار نفر و ضربه شدید اقتصادی که در حال رفتن به سمت بحرانی تمام عیار است، قادر گردیده است، یک بار دیگر در مقیاس وسیع ماهیت نظام سرمایه داری را افشا نماید.

پاندمی کرونا نشان داد که نظام سرمایه داری بر خلاف تصویری که از قدرت آن داده شده بود، قادر به مهار ویروس و نجات جان انسانها در یک وضعیت استثنایی نگردید. قدرت های بزرگ اقتصادی می توانستند با الویت دادن زندگی انسانها بخشی از ثروت های نجومی

که از قبل کار آحاد جامعه به دست آمده است، زمینه عملی قرتین را مهیا نماید. ولی از آن جا که انسان در محور توجه سرمایه داری نبوده بلکه بعنوان ابزاری برای کسب ثروت استفاده می شوند، به قیمت زندگی انسان ها تلاش نمودند چرخ های اقتصادی از گردش باز نیفتد. بخشی عظیمی از مردم در جهان حتا قبل از پاندمی کرونا عملاً تجربه کرده اند که سرمایه داری یک نظام انسانی نیست. ولی آنچه به حیات این نظام شدیداً ضد انسانی امکان بقا میدهد، عدم موضع گیری منسجم توده های متضرر در برابر این نظام است. اگر ذهنیت مردم در درک توانایی شان برای بر اندازی این نظام آماده گردد، شرایط بر اندازی آن آماده است.

اعتراض: چه پیامی را برای طبقه کارگر و نیروهای مترقی و کارگری دارید؟

یونس سلطانی: پیام من برای طبقه کارگر و نیرو های مترقی این است که ایجاد یک جامعه انسانی که در آن انسانیت به انسان برگردد، انگیزه کسب سود زندگی و امنیت را از انسانها بگیرد، فقر و تحقیر انسانها در آن جایی نداشته باشد، فقط با تحقق شعار کارگران جهان متحد شوید، میسر است. این اتحاد با ارتقا آگاهی طبقاتی و تبدیل شدن آنها از یک طبقه ای در خود به یک طبقه ای برای خود و متشکل شدن در حزب خود شان ممکن میگردد. بر این اساس ایجاد حزب طبقه کارگر که از همان ابتدا کسب قدرت سیاسی هدفش باشد، وظیفه تعطیل نا پذیر نیرو های انقلابی است.

اعتراض

پولش را آن موجود اجتماعی است که خودش بیان نموده تکامل است از این دانش شریفه نمی خود کل جنبه را در تکون می کند و تکامل از جنبه بیگانه است می شود.

Faris Masrati Mawla

1. زمینه سازی برای انتقال قدرت

2. به نوبت تقویت

3. نظام اقتصادی جامعه

4. شیخ شوم

5. شیخ شوم

سختی نخست

روزی که گروهی از اعضای انجمن ملی به نام های...

انجمن ملی به نام های...

کارگران افغانستان را خود تا خود برای

کارگران افغانستان را خود تا خود برای...

ملکس میلیون کارگران است

ملکس میلیون کارگران است...

آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در بارهٔ دین

بخش چهارم



رحمانی پیکارجو

بود، هوس خوردن حبوبات می کردند و دیر یا زود دست به شورش می زدند. (۳)

مگر باید یادآور شده که زنده یاد محمد علی فروغی در سیر حکمت در اروپا به جای ممنوعیت خوردن حبوبات از ممنوعیت خوردن گوشت سخن به میان آورده می نویسد:

«... پیروان او مذهب تناسخ داشتند، و خوردن جانوران را روا نمی داشتند و از این رو وجوهات دیگر فیثاغورس به حکمای هند شباهت و تمایل دارد. (۴)

و اما برخی دیگر به این باورند که فیثاغورس خوردن گوشت و حبوبات هردو را غدغن کرده بود، چنان که آقای خسروپناه می نویسد: «... از جمله دستورات فیثاغورس اینست که باید از برخی چیزهای خوراکی چون گوشت، باقلا،... پرهیز کرد...» (۵)

در مدرسهٔ او که هدفش در آن واحد سیاسی، فلسفی و مذهبی بود دانش آموزان بر چهار موضوع درسی متمرکز بودند: ریاضیات (ریاضیات به معنای نظریهٔ اعداد در مقابل حسابان)، هارمونی (موسیقی)، ژئومتری (هندسه) و آسترولوژی (ستاره شناسی) این تقسیم چهارگانه در قرون وسطی «کوادیویوم» نام گرفت که بعداً منطق، دستور زبان و علم بیان - مباحث مربوط به کاربرد زبان - به آن افزوده شدند و این هفت هنر آزاد به صورت دروس ضروری و مناسب برای تحصیل درآمدند... فیثاغورس کسانی را که در کلاس هایش شرکت می کردند به دو طبقه تقسیم می کرد: شنونده گان و ریاضی دانان. پس از سه سال گوش دادن در سکوت فرمانبردارانه به صدای فیثاغورس از پشت یک پرده، دانش آموزان اجازهٔ ورود به حلقهٔ داخلی را می یافتند، جایی که اصول تعلیمات مدرسه در اختیار آن ها قرار می گرفت. هر چند بر طبق قانون شرکت زنان در جلسات عمومی ممنوع بود، اما در آنجا آنان اجازهٔ حضور در کلاسهای استاد را داشتند. بر اساس یکی از منابع، دست کم ۲۸ زن در طبقهٔ منتخب ریاضی دانان وجود داشتند. (۶)

در فرقهٔ درون گرا و سری ریاضی - فلسفی و دینی - اُخوتی (برادری) که فیثاغورس و شاگردان و هوا خواهانش بر پا داشته بودند زن و مرد با حقوق مساوی

از گزارش ها می خوانیم که او در حدود سال ۵۳۰ قبل از میلاد، از مصر بازگشت، و در زادگاه خود مکتب اُخوتی (که امروزه برجسب مکتب پیساگوراس بر آن خورده است) را بنیان گذاشت که طرز فکر اِشراقی داشت....

و از آنجایی که شیوهٔ تفکر این مکتب با سنت قدیمی دموکراسی، که در آن زمان بر ساموس حاکم بود، متضاد بود؛ و چون این مشرب فلسفی به مذاق مردم ساموس خوش نیامد، فیثاغورث به ناچار، زادگاهش را ترک گفت و به سمت شبه جزیره آپتین (از سرزمین های وابسته به یونان) رفت و در کروتون مقیم شد. (۲)

آنچه مُسَلَّم است این که او مدرسهٔ خویش را در کراتون بنا نهاد و توانست جمع غفیری از علاقه مندان را در آن گرد آورد... هنگامی که فیثاغورس به کروتون وارد شد این شهر تازه از «لوکری» شکست خورده بود. اما هنوز چیزی از آمدن فیثاغورس نگذشته بود که کروتون در جنگ با «سیارس» پیروزی کامل به دست آورد و آن شهر را سخت ویران کرد (۵۱۰ ق.م). ... در کروتون فیثاغورس انجمنی از شاگردان خود تشکیل داد و این انجمن مدتی در شهر دارای قدرت و نفوذ بود، اما سرانجام مردم با فیثاغورس مخالف شدند و او به «متاپونتین» (نیز واقع در جنوب ایتالیا) رفت و در آنجا درگذشت... فیثاغورس یکی از جالب ترین و حیرت انگیزترین مردان تاریخ است. احادیث راجع به وی نه تنها ترکیب غیر قابل تجزیه یی از راست و دروغ است، بلکه خالص ترین این احادیث و آنها که کمتر از همه مورد اختلاف اند، نیز سیمای فیثاغورس را با روحيات بسیار شگفت و جالب به ما نشان می دهند... او دینی پدید آورد که اصول عمدهٔ آن عبارت بود از تناسخ ارواح و حرمت خوردن حبوبات. دین وی فرقه یی پدید آورد که در برخی نقاط قدرت دولتی به دست می آوردند و حکومتی از مقدسان تشکیل می دادند. اما از میان تودهٔ مردم آنهایی که نفسشان خوب تذکیه نشده

۱-۳: مکتب و مذهب فیثاغورس

قبل از پرداختن به زنده گی نامه و اندیشه های این شخصیت چند بعدی و افسانه گون باید خاطر نشان ساخت که آنچه دربارهٔ او می دانیم از دقت و روشنی کامل برخوردار نبوده و به جا مانده از کسانی است که در نوشتن گزارش های افسانه مانند پیرامون سفرها و کارنامه ها و توانایی های پیامبرگونه و معجزه آسای او از همدیگر پیشی می جسته اند.

به گمان غالب فیثاغورس بین سالهای ۵۸۰ و ۵۶۹ قبل از میلاد در جزیرهٔ ساموس یونان دیده برجهان گشود و گفته می شود که او در هجده ساله گی زادگاه خود را برای همیشه ترک کرده و به منظور ادامهٔ آموزش رهسپار فقیه و مصر شد و گمان می رود که راه پیمایی هایش را تا بابل و هندوستان و ایران نیز ادامه داده باشد. برخی از منابع تأکید بر آن دارند که هنگامی که کمبوجیه فرزند و جانشین کوروش هخامنشی در سال ۵۲۵ پیش از میلاد مصر را تصرف کرد فیثاغورس را نیز همراه با سائر اسرا به بابل فرستاد، مگر در برخی دیگر از منابع آمده است که او به گونه یی داوطلبانه رفتن به بابل را همراه با کمبوجیه برگزیده است، به هر صورت بدیهی است که او در طول این سفر که بیشتر از بیست سال را در برداشته است از حکما و دانشمندان سرزمین های یاد شده رمز و رازهای فراوانی را آموخته و با گنجینهٔ سرشار از حکمت و دانش باختر زمین در حالی که حدود پنجاه بهار زنده گی را سپری نموده بود دوباره به زادگاهش برگشت و در پی آن شد تا محل مناسبی برای ایجاد مدرسه یی برای آموزش دهی و تدریس آراء و اندیشه هایش برای همشهریان ساموسی اش پیدا نماید، در اینجا باید یاد آور شد که در برخی گزارش ها آمده است که چون حاکم مستبد و قُلُدُر ساموس «پولیکراتس» از ورود وی به ساموس ممانعت نمود، وی به سمت غرب به حرکت درآمد و سرانجام در شهر «کروتونا» که یک مستعمرهٔ مرفقی یونان در جنوب ایتالیا بود مستقر شد. (۱) و اما در برخی دیگر

آراء و نظرات فلاسفه...

پذیرفته می شدند و دارایی های آنان همه اشتراکی بود و این اشتراکی بودن شامل آموزه ها و نوآوری های علمی و ریاضی هم می شد، تا آنجا که پنهان نگهداشتن آن از واجبات اعضاء فرقه و افشاء آن به بیرون از محدوده فرقه جرم نابخشودنی به شمار می آمد و حتی باعث می شد تا مرتکب آن به جوقه اعدام سپرده شود چنانکه هیپاتوس ریاضی دان مشهور متاپنتیونی به جرم کشف اعداد گنگ (أصم) در قضیه مثلث قائم الزاویه منسوب به فیثاغورس و سرایت دادن خبر آن به بیرون از اعضای فرقه و به چالش کشیدن اصول مکتب فیثاغورس که اعداد (طبیعی) را اساس کائنات می دانست محکوم به اعدام و به دریا انداخته شد. (۷)

حالا که سخن در مورد اساس کائنات بودن عدد به میان آمد بد نیست مرور گذرایی به استدلال فیثاغورس و مریدانش در این زمینه داشته باشیم؛ در قدم نخست او به این باور بود که هیچ چیزی را نمی توان بدون عدد تصور کرد مثلا سبب را می توان با حالات و رنگ های گوناگون تصور کرد مانند: سبب غوره، سبب پخته، سبب شیرین، سبب سبز، سبب سرخ و غیره، مگر هیچ کدام آنرا بدون عنصر عدد نمی توان در مخیله گنجانید، یعنی یا یک عدد سبب داریم یا دو عدد و یا هم بیشتر از آن. مزید بر این استدلال، فیثاغورس اهمیت عدد را در موسیقی کشف کرد و رابطه یی که وی میان موسیقی و حساب پدید آورد، چنان که اصطلاحاتی چون «معدل هارمونیک» و «تصاعد هارمونیک» که او آنرا ابداع نموده است، همین اکنون هم به کار برده می شود، او اعداد را به صورت اشکال در نظر می آورد، به گونه یی که در سطوح شش گانه تاس و یا ورق های بازی دیده می شود، هم او بود که برای نخستین بار سخن از کعب و جذر اعداد و اعداد مربع و مکعب و مستطیل و مثلث و هرمی و امثال آن به میان آورد، و بدین ترتیب مفاهیم هندسی را به ریاضیات آورد؛ اعداد در دیدگاه او عبارت بودند از تعداد ریگهایی که برای ساختن اشکال مورد بحث به کار میرفته اند، لذا می توان حدس زد که او جهان را متشکل از اتم های دانسته است و به این باور بوده است که اجسام از

مالیکول هایی مرکب از اتمها که به اشکال گوناگون گرد هم جا خوش کرده اند ساخته شده است. گفته می شود او نخستین کسی بود که توانست اصول پراکنده ای را که ریاضی دانان نخستین عمدتاً با استقراء و آزمون و خطا کشف کرده بودند، بر پایه اصول و براهین قیاسی پی ریزی نماید. از راه آموزه های او بود که واژه «تئوری» معنای را که امروزه به کار برده می شود پیدا کرد، گفته می شود که مقوله هایی چون «فلسفه» و «کاسموس» به معنی کیهان را هم برای نخستین بار او به کار برده است.

برتراند راسل به نقل از کورنفورد می نویسد: کورنفورد (در کتاب «از دین تا فلسفه») می گوید که به عقیده وی «مکتب فیثاغورس نماینده شاخه اصلی آن سنت عرفانی یی است که ما در برابر تمایلات علمی قرارش می دهیم.»... کورنفورد می گوید که مذهب فیثاغورس یک نهضت اصلاحی در دین اورفئوسی بود، و دین اورفئوسی یک نهضت اصلاحی در پرستش دیونیسوس بود. اختلاف تعقل و اشراق که سراسر تاریخ را فرا گرفته است، نخستین بار در میان یونانیان به عنوان اختلاف میان خدای اورفئوسی و خدایان دیگری که بهره شان از تمدن کمتر است و نزدیکی شان به عقائد بدوی... بیشتر، ظاهر گردید، در این اختلاف فیثاغورس در جانب اشراقیان قرار داشت، هر چند اشراق او از نوعی بود که به خصوص صبغه عقلی و فکری داشت. فیثاغورس برای خود یک شخصیت نیمه خدایی قائل بود و گویا گفته است: «انسان ها هستند و خدایان، و موجوداتی مانند فیثاغورس». کورنفورد می گوید همه مکتب هایی که از فیثاغورس الهام گرفته اند «جنبه آن جهانی شان می چربد و همه ارزش هارا در اتحاد نادیده با خدا می جویند و جهان پیدا را به این عنوان که دروغین و فریبنده است محکوم می کنند. می گوید که این دنیا افق تیره یی است که در آن اشعه انوار الهی منکسر شده و در ابهام و تیره گی فرورفته است. (۸)

فیثاغورس نخستین اندیشمندی بود که ریاضیات را به فلسفه پیوند داد و به این بینش رسید که تمامی کائنات را می توان به زبان ریاضی توصیف کرد و از این طریق به نوعی عرفان هم راه یافت. بزرگترین کشف فیثاغورس و یا شاگردان و مریدانش همان قضیه مشهور مثلث قائم الزاویه است که مجموع مربع های دو ضلع قائم برابر است با مربع ضلع سوم یعنی وتر، مگر از

آنجا که این قضیه موضوع مورد بررسی ما را تشکیل نمی دهد از پرداختن به آن صرف نظر می نمایم.

چنان که گفته آمد فیثاغورس با استدلال های ملغمه مانند و نیمه دانشمدار و نیمه من در آورده و دین مدارانه اش چنان اثری بر جا مانده است که تبعات خوش آیند و ناخوش آیند آن تا همین اکنون قابل رویت هست؛ به این شرح که اگر از یکسو مثلا فیلسوف های ریاضی دانی چون دیکارت مبدع و مبتکر نمودار یا گراف و هندسه تحلیلی و لاینیتیس کاشف حساب «فاضله» و «جامعه» و یا همان «دفرانسیل» و «انتی گرال» را پروریده است، دلچک هایی چون صدیق افغان را نیز جرأت بخشیده است تا چرندیاتی نا بخردانه و من در آورده یی را تحت نام «ریاضی فلسفی» به خورد جهانیان بدهند، که ما در آینده عندالموقع به آن خواهیم پرداخت.

=====

پانویس های مربوط به ۱-۳

۱- تاریخ و فلسفه ریاضی - دکتر خدیجه احمدی آملی و دکتر محمد حسن بیژن زاده - دانشگاه پیام نور - رشته ریاضی - ص ص: ۸۲-۸۳

۲- <https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%DB%8C%D8%AB%D8%A7%D8%BA%D9%88%D8%B1%D8%B3>

۳- تاریخ فلسفه غرب - برتراند راسل - ص: ۳۸

۴- سیر حکمت در اروپا - محمد علی فروغی - تهران ۱۳۴۴ چاپ تهران مصور - جلد اول - ص: ۶

۵- تاریخ فلسفه غرب - عبدالحسین خسروپناه - ص: ۲۶

۶- تاریخ و فلسفه ریاضی - دکتر خدیجه احمدی آملی و دکتر محمد حسن بیژن زاده - دانشگاه پیام نور - رشته ریاضی - ص ص: ۸۲-۸۳

۷- <https://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%87%DB%8C%D9%BE%D8%A7%D8%B3%D9%88%D8%B3>

۸- تاریخ فلسفه غرب - برتراند راسل - ص: ۳۹

نظام اقتصادی حاکم در افغانستان سرمایه داری است

اشاره: برای بلند رفتن آگاهی طبقاتی در میان کارگران و احیای گفتمان سوسیالیستی در افغانستان، نیاز به بحث تیوریک و تحلیل شرایط جامعه است. ماهنامه‌ی اعتراض به این منظور با شماری از فعالان کارگری و سوسیالیستی پرسش‌هایی از پیش طرح شده را در میان گذاشت و خوشبختانه از جانب آن‌ها استقبال شد. برای شفافیت، امانت‌داری، هر گفت‌وگو، با همان شیوه نگارش خود رفقا آورده شده، اعتراض متن گفت‌وگو را ویرایش نکرده است.

پرسش‌ها یکسان است، این را به دلیلی در نظر گرفتیم که نتیجه‌گیری آسان شود. خوانندگان با دقت، پاسخ‌ها را بخوانند و از تکراری بودن پرسش‌ها، هدف ما را در نظر بگیرند. این گفت‌وگوها، اولین گفت‌وگوی غیرحضورى ما با فعالان و صاحب نظران سوسیالیستی است. امیدواریم خوانندگان و صاحب نظران دیگری نیز دیدگاه، تحلیل و نقد شان را پیرامون این گفت‌وگوها با ما شریک بسازند.

بصیر زیار مدیر مسئول فصلنامه‌ی کمون، طارق پیکار فعال سیاسی برای نوسازی جنبش چپ، فهیم آزاد و یونس سلطانی از سازمان سوسیالیست‌های کارگری نظریات شان را با ما شریک کردند و از آن‌ها صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنیم. این جا گفت‌وگوی اعتراض را با یونس سلطانی می‌خوانید.

برابر ایستای آن کارگر باشد، نمی‌تواند چیزی جز نظام سرمایه داری باشد.

در بعد سیاسی - فرهنگی میشود به مؤلفه های دولت، ملت، قانون اساسی و شیوه زندگی اشاره نمود. در هر نظامی دولت از حیثه قدرت طبقه مسلط، خارج نیست. مهندسی دولت افغانستان توسط کشور های امپریالیستی غرب به سرکردگی آمریکا صورت گرفته است. این کشورها به هیچ وجه نمایندگان سیستم را که دیگر به تاریخ پیوسته است، یعنی نظام پیشا سرمایه داری را بر مسند قدرت نمی‌نشانند. حال که دولت و نیروهای مسلط در دولت بورژواها هستند، نمیتوانیم منکر موجودیت سیستم سرمایه داری در افغانستان باشیم.

ادامه در صفحه ۱۹

من بیشتر با دیدگاه اول که نظام اقتصادی حاکم در افغانستان سرمایه داری است، موافقم؛ مشخصات موجودیت سرمایه داری در افغانستان را میتوان در بعد اقتصادی و هم در بعد فرهنگی - سیاسی مشاهده کرد.

در بعد اقتصادی که مبنای تولید در افغانستان بر اساس تبادل برای رفع نیاز مندی های فردی طرف های مبادله صورت نمی‌گیرد. حتا در بخش کشاورزی آن بخش از تولیدات که فزون تر از مقدار مصرف مالک زمین باشد، نه در برابر شیئی، که ارزش برابر با آن را داشته باشد تبادل می‌گردد، بلکه در برابر بیشترین مقدار پولی که ممکن باشد، به فروش می‌رسد. در روابط میان افراد این پول است که وسیله تبادل نیاز های انسان هاست. شکل عمده کار بر زمین بر فروش نیروی کار کارگران کشاورزی استوار است. تولیدات زراعتی دیگر بر مبنای نیاز های فردی زمین دار نیست. در صورتی که تشخیص داده شود که مثلن کشت زعفران با صرفه تر از کشت گندم است، بدون توجه به ارزش خوراکی گندم، و به خاطر کسب بیشتر سود، زعفران کاشته میشود.

با آنکه صنایع تولیدی در افغانستان رشد نکرده است، موجودیت سرمایه شناور که توسط آن نیروی کار کارگران به استخدام در آورده می‌شود، به وفور در دست طبقه حاکم وجود دارد. رشد عظیم شهرها در افغانستان، چند برابر شدن جمعیت در شهرها، ساختن بلند منزل ها، شهرک های رهائشی، شهرک های صنعتی، مراکز تجارتي، بانک های خصوصی، مدارس و موسسات تعلیمی خصوصی، بیمارستان های خصوصی، همه و همه با ورود سرمایه پولی و قدرت استخدام نیروی کار کارگران توسط آن ممکن گردیده است. کسانی که برای کسب معیشت هیچ وسیله ای دیگری جز فروش نیروی کار شان را ندارند، بدون تردید کارگر اند. و موجودیت کارگر بدون موجودیت مناسباتی که کارگر زاده و محصول آن است، نمیتواند متصور باشد. بنا بر آن مناسبات حاکم که

اعتراض: تحلیل جامعه یک بحث مهم است. به طور کلی سه دیدگاه در مورد جامعه‌ی افغانستان مطرح می‌شود. یک دیدگاه این است که نظام حاکم سیاسی و اجتماعی سرمایه‌داری است، این جامعه روند سرمایه داری را تجربه می‌کند. دیدگاه دومی؛ مخالف آن است، می‌گوید، زمین منبع غالب تولید است، تولید کارخانه‌ای و صنعتی عام نشده است، به این دلیل، جامعه‌ی افغانستان، هنوز پیشاسرمایه‌داری است. دیدگاه سومی، مخالف هردوی این دیدگاه بوده می‌گوید، ما نه هنوز به سرمایه‌داری رسیده‌ایم و نه از گردونه‌ی فیودالی، گذشته‌ایم. شما به کدام یکی از این دیدگاه‌ها موافقت، یا نظر متفاوت دارید؟

یونس سلطانی: تا آنجا که من میدانم با تأسف تحقیقی با معیار های دقیق علمی برای تحلیل مناسبات جامعه افغانستان و بافت های اجتماعی آن صورت نگرفته است. از نظر من موضع گیری در قبال سه دیدگاهی که در سوال به آن اشاره شده است بیشتر از آن جهت اهمیت دارد که برنامه ای عمل بر مبنای آن تعیین گردد. با فرض اینکه سیستم حاکم نیمه فیودالی باشد، آیا باید فعالیت های بر انقلاب ارضی و توزیع زمین به دهقانان متمرکز شده و از تلاش برای انسجام نیرویی که در حال رشد است، چشم پوشیم؟

به هر صورت، پاسخ من به پرسش ها پاسخ کارشناسانه نیست و بیشتر از بعد سیاسی به آن می‌پردازم؛ و این را هم باید تذکر دهم، با توجه به فرصت که دارم نمی‌توانم به پاسخ مکمل همه پرسش‌ها بپردازم، و پرداختن مفصل و همه جانبه به هر کدام از این سوالات از حوصله لا اقل این چند سطر به دور است اگر نشریه اعتراض بحث‌ها را در این زمینه ادامه داد، حتما در فرصت بعدی به پاسخ فراگیر خواهم پرداخت.

**امر رهایی و آزادی بدون
سازمانیابی، شکل‌پذیری
طبقه کارگر و ایجاد حزب
سوسیالیستی کارگری میسر
نیست. به پیش در راه ایجاد
یک چنین گردانی!**



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 57

June 2020

اطلاعیه مشترک سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان و اتحاد سوسیالیستی کارگری

جنایت جمهوری اسلامی ایران علیه کارگران افغانستان در روز

جهانی کارگر

کارگران ایران و افغانستان متحد و با همبسته گی تمام این جنایت را محکوم می کنند و خواهان مجازات عاملان و آمران آن هستند. ما از همه سازمان ها و نهادهای کارگری و مردمی می خواهیم تا این جنایت را محکوم کنند و اعتراض خود را نسبت به این فاجعه ابراز نمایند. ما کارگران مرز و وطن نداریم. همه در کنار هم و متحد علیه حکومت ها و از آن جمله حکومت های اسلامی ایران و افغانستان مبارزه می کنیم و هر گونه تبعیض نژادی و تبعیض ملیتی و جنایت علیه بشریت را محکوم می نمایم. این کارگران که در روز کارگر کشته شدند نماد هزاران و میلیون ها کارگر جان باخته هستند که سرمایه داران آنها را به قتل رسانده اند.

حقوق انسانی همراه بوده و فرهنگ ضدیت علیه افغان ها را در ایران جمهوری اسلامی به شدت رواج داد و بارها آنها چه در جنگ ایران و عراق و چه در جنگ سوریه مورد سو استفاده قرار گرفته اند. اکنون نیز بار دیگر جنایتی را رقم زده که در کارنامه سیاهش باقی خواهد ماند.

رژیم های حاکم بر افغانستان و از جمله رژیم اشرف غنی-عبدالله و حامیان جهانی آن ها نیز در رقم خوردن همه این فجایع و جنایات شریکند. آنها چنان شرایط وخیم اقتصادی را برای کارگران و مردم ایجاد کرده اند که برای بسیاری چاره یی جز مهاجرت برای به دست آوردن کار و لقمه نانی باقی نمانده است. افزایش فاصله طبقاتی و گسترش بیکاری در بین کارگران آنها را ناچار به پذیرش ریسک مهاجرت به ایران و دیگر کشورها کرده است. رژیم سرمایه داری غنی-عبدالله با صدور نیروی کار به دیگر کشورها، در واقع کارگران افغانستان را به مسلخ می فرستد و بدین ترتیب آنها مسؤول و شریک در این جنایت می باشند.

بیش از پنجاه نفر از کارگران افغانستانی که برای فروش نیروی کار راهی ایران بودند، در منطقه مرزی دره ذوالفقار توسط عوامل جمهوری اسلامی دستگیر و به شدت شکنجه شدند. پس از شکنجه و رفتار غیر انسانی بیش از بیست نفر از آنها به رودخانه هری رود انداخته شدند که تعدادی از آنها کشته و عده یی هم مفقود هستند. اخبار حکایت از آن دارد که مفقود شده گان نیز جان باخته اند اما اجسادشان هنوز پیدا نشده است. جمهوری اسلامی طبق معمول جنایت و انسان ستیزی خود را منکر شده و گفته است که در این باره تحقیق خواهد شد. جمهوری اسلامی طی چهل سال حاکمیت خود نه تنها علیه کارگران و مردم ایران جنایات بی شماری انجام داده است بلکه در منطقه نیز جنایات متعددی را مرتکب شده است. از همان ابتدا کارگران افغانستانی به شدت مورد آزار و اذیت بوده اند و بارها فجایع زیادی در این مورد رقم خورده است. سرکوب کارگران افغانستانی به همراه استثمار شدید با کمترین دستمزد و

ننگ و نفرت بر شکنجه گران و آدم کشان!

زنده باد انترناسیونالیسم کارگری!

سرنگون باد رژیم های سرمایه داری و اسلامی ایران
و افغانستان!

سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

اتحاد سوسیالیستی کارگری